مقدمه:

انسان به لحاظ طبيعت خود و در جهت تأمين منافع مادي و معنوي، در تعامل با همنوعان قرار مي‌گيرد و در سايه همين هماهنگي است كه نتايج نيكوي اجتماعي حاصل و بشر در مسير توسعه و ترقي قرار مي‌گيرد، از آنجائيكه استقرار در جايگاهي كه در خور شأن و منزلت انسان باشد جز در چارچوب ضوابط و مقررات منطقي و منطبق با شرايط و اوضاع و احوال بشر امكان‌پذير نيست، ناگزير انسان‌ها به ضوابط و مقرراتي گردن مي‌نهند كه حقوق نام دارد، قواعدي كه در برگيرنده مقررات حاكم بر روابط اشخاص در جوامع مختلف است.

از آنجائيكه ممكن است افرادي ناآگاه به حقوق اجتماعي در صدد توسل به زور و تجاوز به حقوق ديگران باشند و با اقدامات و اعمال خلاف قانون خود بخواهند جامعه را دچار خدشه نمايند، ضروري است بمنظور حفظ و حراست از منافع و كيان جامعه و همچنين حفاظت از منافع اشخاص جامعه در قبال يكديگر و تأمين نيازهاي گوناگون آنان، تشكيلاتي را ساماندهي نمود كه حكومت نام دارد.

قواعد و مقرراتي كه حدود اختيارات و وظايف حكومت در برابر اشخاص جامعه و همچنين حقوق و تكاليف افراد جامعه در مقابل حكومت و علاوه بر آن روابط بين تشكيلات حاكميت را كه تأمين كننده نياز همه اجتماع مي‌باشد مقرر مي‌دارد حقوق عمومي نام دارد كه حقوق اساسي از مهمترين شعبه‌هاي آن مي‌باشد و همين شعبه از حقوق عمومي است كه از روابط بين حاكميت و اشخاص تحت حكومت و فرمانروايي او بحث مي‌كند.

حقوق اساسي متضمن موازين و مقرراتي است كه آنرا از ساير رشته‌هاي حقوق متمايز مي‌نمايد زيرا بموجب قواعد آن از يك طرف حكومت با تمام اقتدار و توانايي خود و از طرف ديگر فرد با همة ناتواني و ضعف خود مورد مطالعه و بررسي قرار مي‌گيرند.

تحديد حدود و ثغور قدرت‌هاي حاكمه و وادار كردن حاكميت به رعايت حقوق افراد جامعه در كوتاه مدت تحصيل نگرديده بلكه برعكس مسير طولاني و پر مخاطره‌اي را طي نموده است، چه انسان‌هايي كه در راه رسيدن به اين هدف و تحديد حدود قدرت حكام فدا شده‌اند. النهايه نتيجه آن همه رنج و مشقت پيدايش نهضت و جنبشي است كه منجر به ظهور حركت قانون‌گرايي و تدوين قانون اساسي براي كشورها گرديد و مي‌توان گفت تأمين بيشترين حقوق فردي و آزادي‌هاي عمومي جز در سايه و پناه چنين قوانيني امكان‌پذير نبوده و نمی باشد.

در اينجا سعي ما بر آن است تا به منظور آشنايي دانشجويان دوره كارشناسي حقوق با مفاهيم و كليات حقوق اساسي شامل: مفاهيم، تعاريف، ويژگي ها، موضوع و منابع اين رشته از حقوق و همچنين تعريف قانون اساسي و انواع آن، وجوه افتراق قانون اساسي از ساير قوانين، بررسي تشكيلات دولت كشور و اشكال آن رژيم هاي سياسي و انواع آنها، حقوق فردي و آزاديهاي عمومي و اصل تفكيك قوا مباحثي مطلوب و مفيد ارائه گردد.

منابع درس:

۱- بايسته هاي حقوق اساسي، تأليف دكتر ابوالفضل قاضي

۲- حقوق اساسي، تأليف دكتر منوچهر طباطبايي مؤتمني

مبحث اول: مفهوم و جایگاه حقوق اساسی

گفتار اول: تعریف حقوق اساسی

حقوق اساسی[۱] شاخه ای از حقوق عمومی است که به روابط فرد و جامعه به عنوان یک کل می پردازد و چون به عامل قدرت سیاسی نیز می پردازد، از خمیر مایه سیاسی نیز برخوردار است. در این رشته تنظیم روابط قدرت، ساختار حکومتی و نوع حکومت مورد بحث قرار می گیرد. به عبارت دیگر، حقوق اساسی عبارت از سازماندهی و ایجاد همزیستی مسالمت آمیز بین عوامل قدرت و آزادی در هر جامعه سیاسی است[۲]. بنابراین بر خلاف گذشته که جابجایی قدرت با خونریزی و جنگ داخلی همراه بود، حقوق اساسی زمینه ای را فراهم می کند که این جابجایی با توسل به روشهای غیر خشونت زا به منظور آنچه که قانون تعیین کرده، در قالب تغییرات سیاسی عام پدید آید. پس حقوق اساسی در حال حاضر موضوعات مربوط به واگذاری قدرت (از طریق رأی گیری و حتی لابی گری در نظامی مانند آمریکا[۳])، تفکیک و توزیع این قدرت نهادهای سیاسی (پارلمان، رئیس کشور و دولت، سیستم قضایی) و ابزارهای تأثیر گذاری هر یک از قوا بر دیگری از قبیل معرفی دولت و کسب رأی اعتماد و مسئولیت سیاسی آن را مورد مطالعه قرار می دهد.

علاوه بر این، حقوق اساسی قواعد اساسی مربوط به ساختار حکومتی یک کشور و حدود قانونی قوای حاکم را نیز تعیین می نماید. به عنوان مثال در آمریکا بطور کلی مجموعه حقوق و مقررات قانونی که مستقیماً در قانون اساسی پیش بینی گردیده است در حوزه حقوق اساسی قرار می گیرند، زیرا حقوق اساسی حد و مرز اختیارات فرد و جامعه و حقوق و تکالیف متقابل آنها را تعیین می کند[٤]. بنابراین باید حقوق و آزادیهای سیاسی و اساسی افراد جامعه را نیز مورد بحث قرار دهد. این موضوع در کشورهای دارای حقوق عرفی قدری تفاوت دارد. در این نظامها که به "کامل لو"[٥] معروفند و ایالات متحده آمریکا و انگلستان از جمله آنها می باشند، نقش رویه های عرفی و آراء قضایی، بسیار مهم و ویژه است. در ایران یا در کشوری مانند فرانسه، اگر چه هنجارها و قواعد زیر بنایی دیگری نیز وجود دارند که از جایگاه بسیار مهمی برخوردارند، مانند منابع فقه در ایران و اعلامیه حقوق شهروندی در فرانسه. ولی کماکان قانون اساسی در این کشورها منبع اصلی حقوق اساسی محسوب می شود.

اصطلاح حقوق اساسی از زمان انقلاب مشروطه وارد فرهنگ سیاسی ایران شد و از آن تعریف های گوناگونی به عمل آمده است.

---

[۱] - Constitutional law

۲- هاشمی، سیر محمد، "از فلسفه سیاسی تا حقوق اساسی"، فصلنامه حقوق اساسی، سال اول ، ش ۱، ص٦٠

۳- گرجی، علی اکبر، "حقوق اساسی و چشم انداز کنونی آن"، فصلنامه حقوق اساسی، سال اول، ش ۱، ص۸

[٤]- قاضی، ابوالفضل، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، ص ۱۷

[٥] - Common law

به عنوان نمونه حقوق اساسی را می توان بدین صورت تعریف کرد:

"حقوق اساسی رشته ای از حقوق عمومی داخلی است که سازمان و شکل حکومت، وظایف و مسئولیتهای قوای حاکم، حقوق و تکالیف افراد در برابر دولت و وظایف دولت در رعایت حقوق و آزادیهای افراد و ملت را مشخص می کند."[۱]

گفتار دوم: منابع حقوق اساسی

منظور از منابع حقوق اساسی، منابعی است که حقوق اساسی با توجه به آنها شکل می گیرد. برخی از این منابع و سرچشمه ها جنبه عمومی دارند و حقوق اساسی کشورها بیشتر به آنها متکی است. اما پاره ای از این منابع جنبه خاص داشته و مربوط به دین، مذهب، ارزشها و اعتقادات و فرهنگ همان جامعه است و در بسیاری از موارد، بسیار معتبرتر از منابع عام می باشد. بطور مثال، قرآن، معتبرترین و با ارزش ترین منبع اختصاصي حقوق اساسی ایران است که به آن جنبه الهی و مشروعیت خاصی می بخشد.

حال عمده ترین منابع حقوق اساسي را بیان مي کنیم:

۱- قانون اساسی

قانون اساسی هر کشور، محور اصلی نظام سیاسی آن کشور و تضمین کننده حقوق و آزادیهای ملت در برابر دولت و همچنین تعیین کننده روابط اصلی قوای حاکم بر آن کشور است و اجرای دقیق آن همه راههای استناد و خودکامگی را می بندد. قانون اساسی مهمترین منبع حقوق اساسی هر کشور است. طبیعتاً برای فهم و درک هر قانون در درجه اول متن آن قانون باید مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گیرد. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در حال حاضر دارای یک متن واحد شامل چهارده فصل و یکصد و هفتاد و هفت اصل می باشد.

۲- قوانین عادی

مجموعه مقرراتی است که توسط نمایندگان منتخب مردم و به نیابت از آنان تابع تشریفات و شرایط خاص به منظور حکومت بر جامعه وضع می گردد که مرجع وضع آن قوه مقننه (مجلس قانونگذاری) است. بنابراین منبع مهم دیگر حقوق اساسی هر کشور، قوانین عادی آن می باشد. قانون اساسی اصول کلی را بیان نموده، مسائل کم اهمیت تر و جزئی تر را به قانون عادی واگذار می کند. بطور مثال، درباره تشکیل قوه مقننه، قانون اساسی تأکید کرده که اصل انتخابات باید عمومی و مستقیم باشد. منتها مسایلی چون تعداد نمایندگان حوزه انتخابیه، شرایط نامزدها و رأی دهندگان و غیره برعهده قانون عادی واگذار شده است. فلذا، برای مطالعه حقوق اساسی هر کشور، مراجعه به قوانین عادی آن نیز لازم است[۲].

۱- مدنی، جلال الدین، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی جمهوری اسلامی ایران، تهران، نشر همراه، ۱۳۷۳، ص۱۷

۲- مدنی، سید جلال الدین، همان، ص ٤١-٤٢

۳- رویه قضایی

هر یک از قضات از قوانین، تفسیر و برداشت خاصی دارند که ممکن است قاضی دیگری از قوانین مذکور نداشته باشد. به همین دلیل گاه پیش می آید که در موارد مشابه، دادگاههای مختلف، آراء متناقض صادر می کنند. حال اگر مواردی پیش آید که احکام مشابه و مکرر از دادگاههای مختلف در دعاوی واحدی صادی گردد و یا با تفسیر قوانین، نظر آنها درباره راه حلی ثابت شود[۱] به طوری که صدور این گونه احکام در این موارد از طرف دادگاهها به صورت یک "رویه معمول" در می آید، در چنین صورتی گفته می شود در این موارد "رویه قضایی" بوجود آمده است. بعبارتی عرف و عادت قضات در صدور احکام مشابه در موارد همسان را رویه قضایی می گویند.

٤- نظریه علمای حقوق[۲] (دکترین حقوقی)

تحقیقات، نظریات و آثار علمای حقوق نیز می تواند از منابع حقوق اساسی باشد. معمولاً علمای حقوقی نظریات خود را درباره مسائل مختلف حقوقی در کتب و مجلات حقوقی منعکس می کنند. قضات دادگاهها و مراجع قضایی برای تفسیر و درک بهتر قوانین، طبیعتاً به این نظریات توجه می کنند و ممکن است در صدور احکام خود تحت تأثیر این نظریات قرار بگیرند. نظریات علمای حقوق، از منابع غیر رسمی بشمار می رود، به این معنا که عقیده دعلماي حقوق مستقیماً مورد حکم قضات قرار نمی گیرند. منتها قضات ممکن است، غیر مستقیم تحت تأثیر نظریه خصوصی قرار گرفته و رأی خود را مبنی بر همان نظریه صادر کنند.

٥- عرف و عادات و رسوم

در حقوق اساسی، گاهی عرف نقش موثری بازی کرده است و این در کشورهایی است که حقوق آنان مثل انگلستان بر عرف و عادت استوار است. قانون اساسی غیر مدون انگلستان به پادشاه این حق را می دهد که از توشیح قوانین مصوب مجلس عوام و لردها امتناع کند ولی چون پادشاه انگلیس از سال ۱۷۰۷ از این حق خود استفاده نکرده و کلیه قوانین مصوب مجلسین را توشیح و ابلاغ کرده است، بنظر علمای حقوق انگلیس، عرف و عادت مربوط به توشیح قوانین بر این جاری شده است که پادشاه انگلیس دیگر نمی تواند از توشیح و ابلاغ قوانین مذکور خودداری کند.

---

[۱]- کاتوزیان، ناصر، مقدمه علم حقوق، ص ۲۰۰- ۲۰۱

[۲] - Doctrine

گفتار سوم: موقعیت حقوق اساسی در بین سایر رشته های حقوقی

حقوق از نظر موضوع به دو دسته تقسیم می شود:

الف) حقوق عمومی: در حقوق عمومی قواعد و ضوابط حاکم بر روابط دولتها با افراد و نیز دولتها با یکدیگر مورد بحث قرار می گیرد؛ مثل حقوق اساسی، حقوق اداری، حقوق مالیه، حقوق جزا

ب) حقوق خصوصی: در حقوق خصوصی قواعد و ضوابط حاکم بر روابط افراد با یکدیگر مورد بحث است. مثل حقوق مدنی، حقوق کار، حقوق تجارت

براساس این تقسیم، حقوق اساسی جزء حقوق عمومی است، زیرا در حقوق اساسی دولت، حکومت، قوای عالی کشور و حقوق و آزادی های اساسی مردم مورد بحث قرار می گیرند[۱].

حقوق از نظر قلمرو و اجرایی نیز به دو دسته تقسیم می شود. حقوق داخلی و حقوق بین الملل. حقوق داخلی شامل حقوق عمومی و خصوصی است که حقوق اساسی جز حقوق عمومی آن محسوب می شود. حقوق از نظر منشأ پیدایش نیز شامل دو دسته حقوق طبیعی و حقوق موضوعه است. منظور از حقوق طبیعی، وجود قوانینی است که بطور دائم و همگانی از گذشته های دور بین انسانها وجود داشته است؛ مانند حق آزادی، حق تساوی، حق دفاع، وفای به عهد، لزوم جبران خسارت و ... مراد از حقوق موضوعه، مجموعه قواعد الزام آوری است که بوسیله افراد بشر وضع گردیده که حقوق اساسی نیز از جمله آنهاست.

گفتار چهارم: موضوع حقوق اساسی

حقوق اساسی در روند تکاملی خود از حیث موضوع توسعه یافته است. مهمترین موضوعات مورد بحث در حقوق اساسی، تشکیلات حاکمیت و همچنین نهادهای سیاسی مرتبط با حکومت و بررسی قواعد مندرج در قانون اساسی هر کشور می باشد. در این رشته از حقوق، آزادی فرد در مقابل قدرت دولت خودنمایی می کند. حدود اختیارات فرد در جامعه و تمییز حقوق و تکالیف این دو از همدیگر نیز از موضوعات مهم حقوق اساسی است. اهم موضوعات مهم در مورد بحث در حقوق اساسی بشرح زیر است:

الف) بررسی شکل و نوع حکومت:

سازمان قوای سه گانه کشور (قوه مقننه، قضاییه و مجریه) اختیارات و مسئولیتهای دولت در مقابل ملت از موضوعات مهم حقوق اساسی در این زمینه می باشد. امروزه نوعاً در همه کشورها سه قوه بطور نسبتاً منفک و مستقل از

[۱]- مدنی، جلال الدین، کلیات حقوق اساسی، تهران، انتشارات پایدار، ۱۳۷۶، ص ۹

یکـدیگر وجـود دارد کـه عبارتنـد از قـوه مجریـه، قـضاییه و مقننـه. نحـوه تـشکیل، انتخـاب و ترکیـب ایـن قـوا بـه چـه صـورتی اسـت؟ اختیـارات و مـسئولیتهای ایـن قـوا کدامنـد و چـه روابطـی بـا یکـدیگر و بـا ملـت دارنـد؟ اینهـا همگـی از مـسائل مـورد بحـث در حقـوق اساسی است.

ب- بررسي نهادهاي سياسي:

با توجه به تعريف حقوق اساسي، بديهي است كه منظور از نهادهاي سياسي مورد مطالعه در حقوق اساسي نهادهاي دولتي مي‌باشند، زيرا چنانچه گفتيم حقوق اساسي مجموعه قواعد و مقررات الزام‌آوري است كه بمنظور برقراري ارتباط بين نهادهاي حاكميت و همچنين افراد جامعه در رابطه با قواي حاكم بر جامعه وضع گرديده است و هدف آن برقراري نظم و تأمين عدالت در روابط اجتماعي است و از آنجائيكه پديده‌هاي سياسي بوسيله قواعد و مقررات حقوق اساسي در چارچوب موازين حقوقي جاي مي‌گيرند، بدين ترتيب نهادهاي سياسي درون حاكميت در محدوده حقوق اساسي مورد بررسي قرار گرفته و نقش خود را در اداره امور جامعه ايفا مي‌نمايند.

ج- مطالعه قواعد مندرج در قانون اساسي:

حقوق اساسي شعبه‌اي است از حقوق عمومي كه قواعد مندرج در قانون اساسي را مورد مطالعه و بررسي قرار مي‌دهد، اما بايد توجه داشت كه محدوده حقوق اساسي بسيار فراتر از قانون اساسی است و به همين دليل محدود كردن دامنه قواعد مربوط به حقوق اساسی در چارچوب قانون اساسي صحيح بنظر نمي‌رسد، زيرا حقوق اساسي در برگيرنده قواعدي فراتر از قواعد مندرج در قانون اساسي هر كشور است و ممكن است گاهاً دامنه آن به شعبه‌هاي ديگر حقوق مانند حقوق مدني، حقوق كيفري، حقوق اداري، حقوق بين‌الملل عمومي، حقوق بين‌الملل خصوصي نيز گسترش يابد. در حالي كه قانون اساسي عمدتاً متضمن قواعد و مقررات موضوعه يا عرفي يا مدون مربوط به روابط بين قواي حاكم بر جامعه و نحوه انتقال قدرت و اجراي آن و همچنين ارتباط بين مردم با تشكيلات حاكميت است. بنابراين مي‌توان گفت كه حقوق اساسي شعبه‌اي است از حقوق عمومي كه بررسي قواعد مندرج در قانون اساسي مهمترين قواعد مورد مطالعه آن مي‌باشد.

با توجه به موارد فوق، حقوق اساسي عمدتاً شكل‌گيري حقوقي تشكيلات حاكميت را مورد مطالعه قرار مي‌دهد و بدين ترتيب وظايف، سازمان، صلاحيت حاكميت، نوع حاكميت، تشكيلات و ساختار حاكميت و ارتباط بين قواي حاكم در جامعه و حدود وظايف آنها و همچنين حقوق فردي و آزادي‌هاي عمومي مورد توجه و نظر حقوق اساسي است.

با توجه به مباحث مطروحه، پرسشهاي زير را مي‌توان مطرح كرد:

۱ – در تقسيمات علم حقوق، موقعيت و جايگاه حقوق اساسي را مشخص نمائيد.

۲ – حقوق اساسي متضمن چه موضوعاتي است؟

۳- شاخص‌ترين منابع حقوق اساسي كدامند؟

٤ – مهمترين منابع نوشته حقوق اساسي را ذكر نمائيد.

٥ – آيا حقوق اساسي در زمره حقوق عمومي است؟ چرا؟

٦ – آيا حقوق اساسي در زمره حقوق داخلي است؟ چرا؟

۷ – حقوق اساسي را تعريف نمائيد.

مبحث دوم: مفهوم و جایگاه قانون اساسی

در کشورهایی که سندی نوشته و مدون به نام قانون اساسی دارند، این سند حقوقی و سیاسی که سند حقوق و آزادیهای اساسی تک تک آحاد آن جامعه تلقی می گردد، مهمترین منبع برای مطالعه اصول و قواعد کلی "حقوق اساسی" بشمار می آید، بنابراین گام اول در این خصوص شناخت حقوقی این واژه همزاد با مطالعه مطالبی درباره آن می باشد که در این قسمت به نحوه اجمال و اختصار از آن بحث می شود. قانون اساسی در واقع به معنای مجموعه اصول و قواعدی است که به بررسی تشکیلات سیاسی حاکم در یک جامعه می پردازد و قواعد حاکم بر روابط بین نهادهای کشوری را بیان کرده و از سوی دیگر حدود اختیارات و وظایف این نهادها را مشخص می کند.

گفتار اول: پیدایش فکر تدوین قانون اساسی

در نیمه قرن هیجدهم در اروپا فکری که بر اثر نوشته های سیاسی فیلسوفان و متفکران این قرن بویژه جان لاک، واتل، پوفندروف و ... بوجود آمد و بتدریج در عرصه سیاست طرفدارانی پیدا کرد، موضوع تدوین قانون اساسی بود. اندیشه قرارداد اجتماعی از دیر باز وجود داشت و ولی در اثر متفکر معروف زمان ژان ژاک روسو به شیوه ای خاص انعکاس یافت، که این امر گرایش به قانون اساسی مدون را به دنبال داشت. در ذهن انقلابیون منظور از قانون اساسی، برقراری تشکیلات منطقی قوای عالیه مملکتی بود که باید بنا به تصمیم ملت به موجب یک سند کتبی اعلام و برقرار می شد. این گروه معتقد بودند جامعه مدنی که بتواند توافق کلیه اعضای جامعه را جلب کند باید براساس یک قرار داد اجتماعی که همان قانون اساسی به معنای امروزین است، سازمان یابد[۱]. بنابراین طرفداری از قانون اساسی به مثابه تجدید نظر در رژیم سیاسی کشور و انجام اصلاحات اجتماعی و سیاسی بود. از این رو آزادیخواهان و اصلاح طلبان موافق قانون اساسی و مدافعان رژیم های استبدادی و مدافعان رژیم های استبدادی مخالف آن بودند. وقتی در سال ۱۷۷۸ سیزده مستعمره انگلیسی در آمریکا استقلال خود را اعلام کردند و یا در سال ۱۷۸۹ انقلاب کبیر فرانسه بوقوع پیوست، انتشار اعلامیه های حقوق و تدوین قانون اساسی، نخستین هدف انقلابیون قرار گرفت و بتدریج فکر تدوین قانون اساسی جنبه جهانی یافت و آزادیخواهان سایر کشورها نیز از این فکر اقتباس و تاسی جستند به گونه ای که امروزه اکثر کشورهای جهان دارای قانون اساسی نوشته و مدون هستند که با تشریفات ویژه ای توسط قوه مؤسس وضع گردیده است[۲].

---

[۱]- طباطبایی موتمنی، منوچهر، حقوق اساسی، نشر میزان، ص ۱۱
[۲]- طباطبایی موتمنی، منوچهر، همان، ص ۱۲

گفتار دوم: انواع قانون اساسی

قوانین اساسی را از جهات مختلفی طبقه بندی می کنند، ما در اینجا مهمترین معیارهای طبقه بندی قوانین اساسی را بیان می کنیم.

الف) انواع قانون اساسی از لحاظ شکل و نحوه تنظیم

۱- قانون اساسی مدون:

قانون اساسی وقتی مدون و نوشته است که اصول و قواعد سازمان سیاسی دولت در سند یا اسنادی به نام قانون اساسی از طرف مقام صلاحیتدار سیاسی نوشته شده باشد؛ به نحوی که هر مطلبی در جای خود قابل مراجعه باشد و به صورت مجموعه ای که حاوی تعدادی اصول می باشد، در آید. غالب کشورها از جمله ایران از قانون اساسی مدون برخوردارند.

۲- قانون اساسی غیر مدون (عرفی):

قانون اساسی غیر مدون آن است که سازمان دولت مبتنی بر عرف و عادات و سنتها باشد. اصولاً بعضی از کشورها به دلایل متعددی، به قانون اساسی نیاز ندارند. به عنوان مثال در کشوری مانند انگلستان با وجود سابقه نهصد ساله در صدد آن بر نیامده است که مجموعه ای از قواعد کلی مربوط به سازمان حکومتش را تصویب کند. پوشیده نماند که در این کشور بعضی از قواعد سیاسی به موجب قانون نوشته (مدون) معین شده است، مانند قانون پارلمان که شامل اساسنامه مجلس لردها می باشد. بنابراین وقتی می گوییم قانون اساسی انگلیس مدون نیست منظور این است که در این کشور در مدتی قریب به نهصد سال فرامین و قوانین و رویه هایی، اصولی را برای حکومت انگلیس و حقوق مردم آن سرزمین تثبیت کرده که مجموعاً در حکم قانون اساسی است، بی آنکه عملاً تدوین صورت گرفته باشد.

ب) انواع قانون اساسی از جهت سهولت یا سختی تجدید نظر

۱- قانون اساسی انعطاف پذیر:

اگر مقررات قانون اساسی هیچ گونه برتری و رجحانی بر قوانین عادی نداشته باشد و تشریفات مربوط به ایجاد یا تکمیل یا نسخ یا تغییر و بازنگری آن در عرض تشریفات قوانین عادی قرار گیرد و در نتیجه ارزش حقوقی هر دو دسته از مقررات اساسی و عادی در یک سطح باشد به قانون اساسی انعطاف پذیر موسوم می گردد. در این سیستم تشخیص و تمییز این دو دسته از قوانین بستگی به محتوای آن خواهد داشت. همچنین قانونگذار عادی می تواند به سهولت و سادگی با وضع یک قانون عادی، قانون اساسی کشور را تغییر دهد و یا هر کدام از آنها را نسخ کند و یا اجرای هر یک از آنها را متوقف سازد.

۲- قانون اساسی انعطاف ناپذیر

در صورتی که بین مقررات قانون اساسی و قوانین عادی سلسله مراتب وجود داشته باشد و در واقع قانون اساسی بر قوانین عادی برتری و رجحان یابد و در نتیجه تشریفات ایجاد، نسخ و تغییر و تجدید نظر در قانون اساسی به سختی و با تشریفات سنگین صورت پذیرد، این قانون اساسی انعطاف ناپذیر خواهد بود. در این سیستم، قانونگذار عادی (مجلس یا پارلمان) صلاحیت تغییر یا تجدید نظر در قانون اساسی را ندارد و همچنین نمی تواند با وضع مقررات مغایر با متن و روح قانون اساسی اجرای آن را متوقف یا محدود سازد.

ج) انواع قانون اساسی از لحاظ قابل تغییر و بازنگری بودن پاره ای اصول و غیر قابل تغییر بودن برخی از اصول دیگر

۱- **قوانین اساسی مختلط:** در بعضی موارد قوانین اساسی مشتمل بر اصول و قواعدی می باشند که پاره ای از آن قواعد تابع مقررات قوانین اساسی انعطاف پذیر و پاره ای دیگر تابع مقررات قوانین اساسی غیر قابل انعطاف می باشند که اصطلاحاً قوانین اساسی مختلط نامیده می شوند که مشتمل بر دو نوع اصول می باشند، اصولی که غیر قابل تجدید نظر می باشند و یا تابع شرایط ویژه و خاص قابلیت اصلاح و بازنگری دارند و اصولی که در قالب شرایط عادی هم قابل تغییر و اصلاح می باشند به این گونه قوانین، قوانین اساسی مختلط می گویند.

۲- **قوانین اساسی یکدست:** اصطلاحاً به قوانین اساسی اطلاق می گردد که اصول و قواعد آن دارای ارزش برابری می باشند و از حیث قابلیت بازنگری تفاوتی بین اصول نیست. قوانین اساسی بسیاری از کشورها واجد این ویژگی می باشند.

مثلا در قانون اساسی هند مقرراتی دیده می شود که از حیث بازنگری شباهت فراوانی با قوانین عادی مجلس دارند و آیین تجدید نظر آنها مانند اعمال قوه مقننه، توسط کنگره هند انجام می شود[۱].

د) انواع قانون اساسی از لحاظ تعداد اسناد تشکیل دهنده آن

۱- قانون اساسی تک متنی

اگر قانون اساسی مشتمل بر یک سند باشد بعنوان قانون اساسی تک متنی خوانده می شود، چنانکه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران چنین است.

۲- قانون اساسی چند متنی

اگر قانون اساسی یک کشور را چند متن مستقل و مجزا از هم تشکیل دهد به تعداد اسناد تشکیل دهنده، قانون اساسی هم متون متعددی خواهد داشت. بنابراین اگر دو متن یا سه متن جدا، قانون اساسی را بوجود آورند به ترتیب قانون اساسی دو متنی یا سه متنی به

[۱]- قاضی، ابوالفضل، بایسته های حقوق اساسی، نشر میزان، ۱۳۸۱، ص ٤٥

وجود می آید، همچنانکه قانون اساسی مشروطیت دو متنی بود و مشتمل بر یک متن اصلی و یک متن متمم بود. قانون اساسی جمهوری سوم فرانسه، که همگی در سال ۱۸۷۵ به تصویب مجلس موسسان این کشور رسیده بود، از سه متن مختلف تشکیل می شد.

گفتار سوم: وجوه افتراق قانون اساسی از سایر قوانین

کشورهایی که دارای قانون اساسی مدون و مکتوب هستند، این دسته از مقرراتشان با سایر قوانین از چند جهت عمده متفاوت و متمایز است که اختصاراً وجوه تمایز آنها در ذیل بیان می گردد:

الف) از جهت وضع و تصویب

معمولاً قانون اساسی با تشریفاتی متفاوت و به مراتب پیچیده تر از قوانین عادی وضع و تصویب می گردد، چنانچه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به شیوه مضاعف (خبرگان قانون اساسی و برگزاری رفراندوم) تدوین و تصویب گردید. حال آنکه قوانین عادی فقط از طریق پارلمان وضع و تصویب می گردند و در بعضی از موارد مجلس می تواند از طریق همه پرسی به وضع قانون مبادرت ورزد.

ب) از لحاظ شرح و تفسیر

شرح و تفسیر قانون تابع تشریفاتی خاص و متمایز از تشریفات تفسیر قوانین عادی است. حتی مرجع تفسیر کننده این دو دسته از مقررات نیز جدا از هم هستند. چنانکه در کشور ما تفسیر قانون اساسی بر عهده شورای نگهبان است که با تصویب سه چهارم اعضای آن انجام می شود. (اصل نود و هشتم قانون اساسی) و حال آنکه مرجع صالح برای شرح و تفسیر قوانین عادی، مجلس شورای اسلامی است (اصل هفتاد و سوم قانون اساسی).

ج) از لحاظ تغییر یا تجدید نظر و بازنگری

اصولاً قوانین اساسی کمتر از قوانین دیگر دستخوش تغییر یا تبدیل و نسخ یا ابطال قرار می گیرد. اگر کشوری هم مسأله بازنگری و تجدید نظر را در مقررات مربوط به قانون اساسی بپذیرد، در این مورد تشریفات سنگینی را وضع می کند. حال آنکه در مورد قوانین عادی چنین تشریفاتی وجود ندارد و از این حیث این دسته از مقررات انعطاف پذیرترند، چنانکه حتی قوانین گاهاً به شکل آزمایشی و موقت توسط کمیسیونهای مجلس تصویب می شود.

د) از جهت تبعیت و مطابقت با قوانین دیگر

قانون اساسی از نظر سلسله مراتب، بالاترین رده قانونی را تصاحب کرده است و هیچ قانونی نمی تواند برخلاف قانون اساسی وضع شده و با آن تعارض داشته باشد. از آن جهت که قانون اساسی در رأس هرم مقررات و قوانین موضوعه کشوری قرار دارد و مقررات پایین تر از آن مثل قوانین عادی و احکام و نظامنامه های قوه مجریه نباید به نحوی آن را نقض کند یا مغایر با آن باشند، که در صورت تشخیص عدم انطباق یا مغایرت با قانون اساسی به تشخیص

مراجع صالح همچون شورای نگهبان در ایران و یا شورای قانون اساسی در فرانسه، آن دسته از مقررات از درجه اعتبار ساقط می گردد.

گفتار چهارم: ویژگیهای لازم برای یک قانون اساسی

از آنجا که قانون اساسی سند مهم حقوقی و سیاسی یک نظام تلقی می گردد و به عنوان منبع مهم و همیشه قابل ارجاع و با ضمانت اجرای قوی حقوق اساسی معرفی شده است، برای تنظیم و نحوه نگارش آن ضوابط و معیارهایی را بیان نموده اند که اختصاراً چند خصیصه مهم آن اشاره می شود:

الف) قانون اساسی باید مبتنی بر وضعیت خاص هر کشور باشد. هر کشوری از نظر بافت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، دارای وضعیت خاصی است و سوابق تاریخی و زیر بناهای اجتماعی، اخلاقی و مذهبی آن ممکن است با کشور دیگر متفاوت باشد. قانون اساسی در حقیقت قالب حقوقی این بافتها را می ریزد و بنابراین طبیعی است که باید با آنها هماهنگ باشد. تحمیل یک قانون اساسی بیگانه بدون مطالعه و بررسی بر یک کشور نمی تواند جوابگوی نیازهای واقعی کشور میزبان باشد.

ب) مقدمه قانون اساسی باید متضمن اصول و تعاریف کلی از مکتب و خط مشی کلی سیاسی هر کشور باشد. قانون اساسی در حقیقت قانون مادر است و اسکلت اساسی سازمانهای سیاسی کشور را پی ریزی می کند، بنابراین قانون اساسی باید در درجه اول مبنی بر یک سلسله اصول حقوقی باشد بنحوی که حاکی از مکتب و ایده های اساسی آن کشور باشد.

ج) در فصل بندی قانون اساسی باید رعایت نظم و ترتیب شده باشد. با توجه به اهمیت قانون اساسی، مطالب مربوط به هر فصل باید در محل خود ذکر شود از پراکندگی مطالب باید پرهیز گردد تا جایی برای تفسیرهای متضاد و مغایر باقی نماید.

د) در قانون اساسی باید از ذکر جزئیات پرهیز شود. تفصیل مسایل با قوانین عادی است.

و) تمام اصول قانون اساسی باید قابلیت اجرا داشته باشد. اعتبار قانون اساسی وقتی کامل است که همه اصولش قابل اجرا باشد. اگر قسمتی از اصول قانون اساسی متروک گردد و اجرای آن به زمان غیر معینی موکول شود، آن قانون اساسی متزلزل و سست است[۱].

هـ) قانون اساسی باید از ابهام و اجمال بپرهیزد. در قانون اساسی از استعمال کلمات نامفهوم و نامأنوس باید پرهیز گردد و تمام اصول آن از روشنی و صراحت لازم برخوردار باشد.

مهمترین پرسشهای مبحث فوق عبارتند از:

۱- انواع قانون اساسی را نام برده و توضیح دهید؟

۲- وجوه افتراق قانون اساسی از سایر قوانین را توضیح دهید؟

۳- ویژگیهای لازم برای یک قانون اساسی را بیان کنید؟

---

[۱]- مدنی، سید جلال الدین، کلیات حقوق اساسی، نشر پایدار، ص ٤٠

مبحث سوم: پیدایش دولت و عوامل لازم برای تشکیل دولت

حقوق اساسی با علم سیاست ارتباط دارد. علم سیاست را می توان به عنوان علم دولت یا به عنوان یک رشته ای از علوم اجتماعی که مربوط به تئوری سازمانهای حکومتی و اعمال دولت است، تعریف نمود.

پس دولت و ارکان آن موضوع اصلی علم سیاست و دیگر علومی است که با علم سیاست ارتباط تنگاتنگی دارند. متفکرین سیاسی همواره در برهه های زمانی مختلف نظرات متفاوتی در رابطه با پیدایش دولت ارائه داده اند. بعضی از نظرات مذکور در رابطه با پیدایش دولتها به علت نداشتن دلائل و مستندات تاریخی و بعضی دیگر از آنها در پرتو دانش جدید، اعتبار خودشان را از دست داده اند. بدین گونه که عده ای به این عقیده بودند که آغاز پیدایش دولت، بخواست خداوند می باشد و منشأ ایجاد دولت را خواست و اراده خداوند می دانستند و معتقد بودند که دولتمردان از جانب خداوند مبعوث می شوند و به نیابت او اداره امور مردم را در زمین برعهده می گیرند.

این نظریه در امپراتوریهای باستانی خاوری موجود بوده و براساس آن، متصدیان امور، خود را جانشین خداوند می دانستند. بعد از ظهور مسیحیت باز هم نظریه الهی پیدایش دولت توسعه یافت. از جمله سنت اگوستین دولت را ناشی از اراده خداوند می دانست و مدعی بود که اداره مملکت باید در دست روحانیون و نمایندگان مذهب مسیح باشد. به علاوه در زمانهای بعدی جنبشهای مذهبی، مخصوصاً جنبشهای پروتستانی به این عقیده بودن که حکمرانان در جامعه به اشاره خداوند حکمرانی می کنند.

شیخ الرئیس ابوعلی سینا نیز برای دولت، منشأ الهی قائل بود. ابوعلی سینا معتقد بود که حاکم باید از جانب خداوند مبعوث گردد و در جامعه به فرمانروایی بپردازد. البته نظریه الهی پیدایش دولت در قرنهای هفدهم و هجدهم متروک گردید.

عده ای دیگر برای پیدایش دولت، تئوری تکامل را قبول داشتند بدین گونه که براساس این نظریه دولت مانند یک موجود زنده رشد و نمو پیدا کرده است. ابتدا پیدایش دولت از خانواده شروع شد و بعد از توسعه خانواده اولیه که با ازدواج فرزندان و تشکیل خانواده های جدید به وجود می آید، طایفه شکل می گیرد و این طایفه و قبیله براساس یک سری قواعد و نظامات محلی اداره می شود که بدون این نظامات و مقررات، تار و پود حیات اجتماعی از هم گسسته می شود. طرفداران نظریه فوق معتقدند که همین نظامات و قواعد و مقررات موجود در بین طوایف و قبایل در واقع بر اثر مرور زمان و بواسطه تحول و تکامل تاریخی دولت را به وجود می آورد. اما بر این نظریه ایراداتی وارد است. بدین گونه که اگر دولت در نتیجه تکامل خانواده و طایفه بوجود آمده است، در این صورت تمام سکنه یک کشور باید از یک نژاد بوده و به یک زبان

تکلم کنند حال آنکه امروزه مشاهده می کنیم که نژادهای مختلف و زبانهای گوناگون در یک سرزمین و تحت سیطره یک دولت حضور دارند و با همدیگر یک دولت را تشکیل می دهند.

نظریه دیگری در رابطه با پیدایش دولت مطرح شده است و آن تئوری قهر و غلبه می باشد. بدین صورت که طرفداران این نظریه معتقدند که در آغاز افراد بشر به ایلات متعددی تقسیم شده اند و این ایلات دائماً با یکدیگر در زد و خورد و جنگ بوده اند و با پیروزی و غلبه ایلات قوی بر ایلات ضعیف، چون تسلط و غلبه بر ایلات ضعیف مستلزم تشریفات و نظامات و قواعد و مقرراتی بود، ایالات پیروز دولت را بوجود آوردند. اما این نظریه نیز در بین علماء حقوق اساسی چندان طرفداری پیدا نکرد. اما نظریه مشهور در رابطه با پیدایش دولت نظریه قرارداد اجتماعی می باشد. ژان ژاک روسو اندیشمند شهیر فرانسوی پایه گذار نظریه مذکور می باشد. روسو بر این عقیده است که انسان در ابتدا به حالت طبیعی زندگی می کرد. بدین صورت که از آزادی مطلق برخوردار بود و تنها در پی منافع خویش بود. اما چون انسانها در این حالت طبیعی در معرض مخاطرات شدیدی قرار گرفته بودند، نمی توانستند به تنهایی بر حوادث و خطرات گوناگون غلبه نمایند. در نتیجه انسانها مجبور شدند که با یکدیگر تشریک مساعی نمایند و این همکاری بوسیله تشکیل دولت عملی گردید. پس در نظریه قرار داد اجتماعی روسو، افراد جامعه، با آراء عمومی خود فردی (حکمرانی) را برای اداره امور جامعه بر می گزینند. یعنی افراد جامعه در نتیجه قرارداد اجتماعی از همه چیز خود صرفنظر می کنند. اما این انصراف ظاهری است و در حقیقت وضع افراد خیلی بهتر از گذشته می شود، افراد در حقیقت یک قرار داد را منعقد کرده اند بدین صورت که زندگی ناپایدار و غیر مطمئن خود را در حالت طبیعی به یک زندگی بهتر و مطمئن تر تبدیل کرده اند و به عبارتی خود سری طبیعی را به آزادی قانونمند تبدیل کرده اند. به هر حال بعد از بیان نظرات مختلف در باب پیدایش دولت، به بررسی مفهوم لغوی و اصطلاحی دولت بهمراه عوامل و عناصر لازم برای تشکیل دولت می پردازیم.

گفتار اول- مفهوم لغوی و اصطلاحی دولت

تعریف دولت: دولت در لغت به معنای ثروت، مال، اقبال، بخت و سعادت و در اصطلاح عبارت است از اعمال و به کار بردن سلطه و قدرت حاکمیت. علامه دهخدا نیز دولت را به مجموعه هیأت حاکمه، ... گروهی که بر مملکت حکومت می کنند دانسته است.

استاد دکتر لنگرودی در ترمینولوژی حقوق دولت را جمعیتی از افراد که در خاک معینی زندگی می کنند و تابع یک قدرت عمومی از خود می باشند و دارای شخصیت حقوقی در حقوق عمومی باشد تعریف نموده است.[۱] استاد دکتر کاتوزیان، دولت به معنای عام را مترادف با حکومت می داند و می گوید دولت شامل تمام سازمانهای اداری و قضایی و قانونگذاری است که وصف بارز آن حاکمیت سلطه در روابط داخلی و بین المللی است.[۲]

در حقیقت و واقع امر دولت محصول تلاش و مخلوق اراده افراد بشر در قلمرو مشخص و با انگیزه و هدف دست یابی به تأمین مصالح و منافع مشترک عموم مردم است که برای رسیدن به آن، قواعد و مقرراتی وضع و بموقع اجرا می گذارند.

دولت مهمترین موضوع حقوق اساسی است که به لحاظ ویژگیهای آن از سایر نهادها متمایز است و شخصیت و جایگاه آن ممتاز و مستقل از عناصر تشکیل دهنده خود می باشد.

در باب چگونگی رابطه بین دولت و افراد به لحاظ اینکه شکل گیری تشکیلات حاکمیت بدون وجود اشخاص امری محال و غیر ممکن است و آنچه که از دیدگاه های مختلف به دولت قدرت و اعتبار می بخشد جز از ناحیه افراد جامعه امکان پذیر نیست، می توان چنین نتیجه گرفت که قدرت دولت نشأت گرفته از افراد تشکیل دهنده حاکمیت (مردم) است که در یک تعامل منطقی علیرغم موقعیت افراد، دولت مکلف به رعایت حقوق آنها و تضمین امنیت و حفظ و حراست از حدود و ثغور آزادی آنهاست.

برای اینکه دولت بتواند اعمال قدرت نماید و اختیارات تفویض شده از سوی مردم را در قالب قوانین و مقررات حاکم بر روابط اشخاص اعمال کند باید واجد شرایطی باشد تا بتواند به عنوان شخصیت حقوقی مستقل و مقتدر اعمال حاکمیت نماید، که طی گفتار بعد به شرح این عوامل می پردازیم.

گفتار دوم: عوامل تشکیل دهنده دولت

هر چند دولت دارای شخصیت حقوقی می باشد که مستقل از اعضاء تشکیل دهنده آن است و افراد جامعه به نمایندگی از دولت در تشکیلات آن انجام وظیفه می نمایند مع الوصف برای شکل گیری این شخصیت حقوقی به نحوی که واجد صلاحیت های ویژه در اعمال قدرت تفویض شده از سوی ملت باشد بی گمان عواملی مؤثرند که عبارتند از:

الف: جمعیت ب: سرزمین ج: حاکمیت د: شناسایی

۱- ترمینولوژی حقوق شماره ۲۵۱۰

۲- مبانی حقوق عمومی- کاتوزیان، ناصر، نشر دادگستر. چاپ اول پاییز ۷۷- ص ٤١ و بعد

الف) جمعیت

جمعیت در لغت به معنای گروه، جمع شدن، گرد هم آمدن، مردم بسیاری که در جایی گرد آیند و سکنه یک ده، شهر، ایالت، کشور[۱] و در اصطلاح گروه انسانی که به موجب ضرورت و نیاز در قالب خانواده ها، طوایف، قبایل و... در تعامل با یکدیگر قرار می گیرند و زندگی اجتماعی را تشکیل می دهند و جهت تحقق اهداف و بر آورده کردن نیازهای اجتماعی خود در رابطه با یکدیگر قرار می گیرند، که برقراری این ارتباطات نیازمند به پذیرش نظم و نسق و تسلیم شدن به اراده جمعی است و چنین است که گروه انسانی شکل می گیرد.

به علاوه پیشرفت علم و دانش و توسعه جوامع بشری الزاماً افراد بشر را در مسیری رهنمون می کند که ناگزیرند به منظور بهره مندی از این مواهب و همچنین رفع مشکلات و نیازمندیهای خود تشکیلات و سازمانهایی را ایجاد نمایند و در چارچوب این تشکیلات زندگی اجتماعی را ساماندهی کنند. ملاحظه می شود که مبنا و اساس تشکیل حکومت گروه انسانی یا جمعیت می باشد که در قالب ملت[۲] با مشترکات فرهنگی، نژادی، زبانی، مذهبی و سایر معیارهای اجتماعی از جمله اراده زندگی و همزیستی جمعی جهت تامین منافع و مصالح خود مهمترین عامل تشکیل دهنده دولت را به نمایش می گذارد.

ب) سرزمین

عامل مهم دیگری که در تشکیل شخصیت حقوقی دولت و در نتیجه در شکل گیری حاکمیت نقش اساسی و کم نظیری را ایفا می نماید، سرزمین نام دارد. یعنی همان محدوده جغرافیایی که محل سکونت و زندگی مردم کشور و مرز اعمال حاکمیت و اقتدار و فرمانروایی دولت است. قسمتی از کره زمین که شامل آب و خاک که نه تنها سطح آن بلکه امتداد آن در فضا هر چقدر بالا رود و زیر سطح آن تا هر چقدر پایین رود متعلق به دولت و در نتیجه ملک مردم هر کشور است.

سرزمین نماد واقعی حاکمیت به معنای حقوقی آن و محدوده ای است که بسیاری از اختیارات تفویض شده از سوی ملت به دولت در قالب قوانین و مقررات در محیط و محدوده آن قابلیت اعمال پیدا می کنند و در حقیقت جایگاه واقعی سلطه دولت بر اشخاص جامعه در چارچوب قانون می باشد و به عنوان یکی از مهمترین عوامل تشکیل دهنده، حیطه اعمال صلاحیت و اختیار دولت است و فراتر از آن دولت از اقتدار و سلطه برخوردار نیست. سرزمین در واقع همان جایی است که وطن یا میهن نامیده می شود و چنان ارتباط محکم و معنوی بین آن

---

[۱]- دهخدا – لغت نامه.

[۲]- الف: گروهی از افراد انسانی که بر خاک معینی زندگی می کنند و تابع قدرت یک حکومت می باشند.

ب: در تئوری کلاسیک انقلاب کبیر فرانسه ملت عبارت است از شخص حقوقی که ناشی از مجموعه افرادی که دولت را تشکیل می دهند و دارای حق حاکمیت می باشند.

ج: دسته ای از افراد انسانی که عمدتاً در خاک معینی سکونت اختیار کرده و دارای وحدت نژاد و زبان و مذهب می باشند به طوری که این وحدت برای آن افراد طرز فکر و تاریخ مشترک بدانگونه ایجاد می کند که پیوند همزیستی بین آنها پدید آورد.

و افراد ملت برقرار است که افراد ملت حاضر به فدا نمودن جان و مال خود در راه حفظ و حراست از مرزهای میهن می باشند.

به لحاظ اینکه امروزه تغییر مرزها در جهت تأمین منافع کشور و پاسداری از مصالح ملی امری ضروری است، مرزهای هر کشور به موجب معاهدات و قراردادهای بین المللی در محدوده های آبی، خاکی و ... به نحو دقیق مشخص و علامت گذاری می گردد و معمولاً به آسانی قابل تغییر نیست و دولت اقتدار و حاکمیت خود را در محدوده این مرزها در جهت حفظ مصالح و منافع ملی اعمال و ورود و خروج اشخاص و اموال و ... را تحت ضوابط و مقررات مشخص تدوین و به مرحله اجرا در می آورد.

یادآوری این نکته نیز ضروری است که در مواردی شکل گیری حقوقی دولت در فقدان عامل سرزمین در شرایط ویژه و به دلایل و جهات خاص امکان پذیر بوده است. به عنوان مثال در برهه هایی از تاریخ، دولت ها بر روی سرزمین دیگری و در مکانی غیر از سرزمین اصلی موجودیت یافته و سپس از طریق مبارزات سیاسی و نظامی و ... موفق به تسلط بر موطن اصلی گشته اند برای نمونه تشکیل دولت آزاد فرانسه در تبعید به رهبری دوگل در خاک انگلستان و تشکیل سازمان آزادی بخش فلسطین در خارج از فلسطین پس از اشغال توسط اسراییل را می توان نام برد.

ج: حاکمیت

افراد جامعه به منظور تنظیم روابط و همچنین تامین منافع و مصالح عمومی خود ناگزیرند با تشکیل دولت اختیار اداره امور کشور را به وی تفویض نمایند، از آنجاییکه این نمایندگی از پشتیبانی و حمایت اقتدار عمومی و آراء آحاد مردم بهره مند است، دولت را در رأس کلیه امور قرار داده و عالیترین مظاهر قدرت عمومی را که حاکمیت نامیده می شود به وی اعطا می نماید.

در اصطلاح حقوق اساسی حاکمیت به معنای قدرت سیاسی دولت است که در دست حکومت می باشد و در اصطلاح حقوق عمومی و بین الملل حاکمیت به مفهوم استقلال مطلق و آن صفتی است که به موجب آن دولتی تحت سلطه دولت دیگر قرار نگرفته باشد.[۱]

استاد دکتر کاتوزیان درباره مفهوم حاکمیت می گوید: "واژه های حاکمیت و ولایت و قدرت عمومی، تعبیرهای گوناگون از یک واقعیت اساسی است: دولت صلاحیت و اختیار دارد که اراده خود را چه در مقام اداره کشور و چه در مقام وضع و اجرای قانون بر اشخاص و سایر سازمانهای اجتماعی، عمومی و صنفی تحمیل کند ..."."[۲]

از آنجاییکه در تشکیلات حاکمیت اتخاذ تصمیم نهایی با دولت است، لذا جهت حفظ منافع عمومی و مصالح کلی تصمیمی برتر و فراتر از تصمیم او در تشکیلات حاکمیت قابل تصور

---

[۱]- دکتر محمد جعفر جعفری لنگرودی – ترمینولوژی حقوق شماره ۱۶۲۵ .
[۲]- دکتر ناصر کاتوزیان، مبانی حقوق عمومی، نشر دادگستر، ص ۱۸۶.

نیست و کسی نمی تواند فراتر از اقتدار و اختیارات دولت اتخاذ تصمیم نماید. بنابراین تشکیلاتی که در عمل فاقد ویژگی حاکمیت باشد را نمی توان دولت تلقی کرد.

اما در رابطه با منبا و منشا اقتدار حاکمیت طرح این سوال ضروری است که آیا صرف دارا بودن قدرت حاکم برای اقتدار و سلطه دولت کافی است و یا اینکه این قدرت می بایست مستظهر به مبانی اخلاقی، مذهبی یا ملی باشد؟ در پاسخ به این پرسش به دو دیدگاه می توان اشاره کرد. از یک دیدگاه (دولت خود منبع قدرت و حاکمیت است و به هیچ نیروی زمینی یا ماورایی تکیه ندارد ... از دیدگاه دیگر آزادیخواهان معتقدند که حاکمیت از آن ملت است و دولت به عنوان کارگزار و نماینده از آن بهره مند می شود و در نتیجه قدرت دولت زمانی مشروع است که برای مصلحت ملت به کار رود و دولتی از این موهبت برخوردار است که برگزیده و منتخب ملت باشد، دولتهای مذهبی نیز حاکمیت را از آن خداوند میدانند که به ملت واگذار شده است.[۱] چنانکه در اصل ۱۵٦ قانون اساسی جمهوری اسلامی آمده است "حاکمیت مطلق بر جهان از آن خدا است و هم او انسان را بر سرنوشت خویش حاکم ساخته است، هیچ کس نمی تواند این حق الهی را از ایشان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طرقی که در اصول بعد می آید اعمال می کند".[۲]

حاکمیت در واقع مخلوق اراده اجتماعی افراد جامعه است و برخورداری از همین ویژگی است که حکومت را در راس هرم قدرت قرار داده و حاکمیت را به او تفویض نموده است تا از قبل این قدرت بر تمام تشکیلات سیاسی، اجتماعی و صنفی ... غلبه نماید و قدرت خود را بر تمام نهادهای اجتماعی تحمیل نماید. استاد دکتر ابوالفضل قاضی در کتاب بایسته های حقوق اساسی در رابطه با قدرت سیاسی می نویسد "... نهادی واجد یک قدرت هنجاری که وسایل انحصاری به کار گرفتن اجبار فیزیکی را حقاً در اختیار داشته و بر گروه انسانی موجود در حد مرز سرزمین خود اعمال کند. حکومت به برکت قدرت سیاسی بر تمام قدرت های مانند قدرت خانوادگی، صنفی، اقتصادی، حزبی، منطقه ای، محلی و امثالهم تحمیل می شود".

قدرت سیاسی با دارا بودن برتری عملی از حیث وسایل مادی و معنوی از قبیل امکانات اقتصادی، تسلیحاتی و همچنین برخورداری از اطلاعات و پشتیبانی افراد جامعه نسبت به آنها متمایز و در فرمانروایی بلامعارض است.[۳]

به حکم توافقی که افراد جامعه در تفویض قدرت حاکمه به دولت نموده اند و به لحاظ اقتدار بلامنازعی که محصول این توافق است ، دولت ضمانت اجرای قواعد و مقررات حاکم بر روابط اجتماعی را عهده دار است که از طریق اعمال حاکمیت خود به آن مبادرت می ورزد و تمامی اعضاء جامعه و نهادها و تشکیلات موجود در درون جامعه باید در برابر قدرت آن تسلیم و اوامر و نواهی او را گردن نهند. در غیر این صورت نظام اجتماعی دچار از هم گسیختگی و هرج و مرج

---

[۱]- دکتر ناصر کانوریان ، مبانی حقوق عمومی- نشر دادگستر- ص ۵۵ و بعد
[۲]- اصل ٥٦ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران
[۳]- دکتر ابوالفضل قاضی – بایسته های حقوق اساسی – نشر دادگستر – ص ٦۳ و بعد

می شود . در سایه همین قدرت حاکم است که نظم اجتماعی استقرار و دولت به اهداف خود در زمینه های مختلف و در رأس آنها حفظ مصالح و منافع ملی جهت تضمین پیشرفت و توسعه جامعه نایل می گردد لذا قدرت سیاسی سازمان یافته از اهم عوامل مؤثر در تشکیل دولت و بلکه از مهمترین عوامل آن محسوب می گردد.

د: شناسایی

شناسایی در لغت[۱] به معنای عمل شناختن ، وقوف، معرفت، عرف، عرفان، تعریف، علم، شناخت ،آگاهی، دانایی و در اصطلاح به معنای قبول کردن، موافق بودن با وضع موجود و عملی که به موجب آن وجود بعضی وقایع مانند دولت جدید، حکومت، وضعیت، قرارداد جدید را به رسمیت می شناسد و این امر متضمن آن است که بر اساس آن روابط حقوقی خود را برقرار خواهند ساخت.[۲]

شناسایی یک دولت، عضویت آن را در جامعه جهانی مشخص و وجهه شخصیت حقوقی و بین المللی آن را تقویت می نماید، اما این عامل به عنوان یکی از عوامل سازنده دولت مورد توافق همه حقوقدانان و صاحبنظران نیست، هر چند وجود آن را به عنوان عاملی مفید و مؤثر در تشکیل شخصیت حقوقی دولت بخصوص در بعد بین المللی ضروری می دانند ولی همان طوری که گفته شد به عنوان یک عنصر تأسیس دولت محل تأمل و اختلاف است. عده ای از حقوق دانان معتقدند که به لحاظ توسعه روابط بین المللی و نیازهای متقابل دولتها موجودیت دولت زمانی تحقق می یابد که سایر شخصیت های حقوق بین الملل آن را به رسمیت بشناسند و به این لحاظ عمل شناسایی واجد اثر تأسیسی خود بوده و نظریه تأسیسی بودن عمل شناسایی بر همین پایه استوار است. طرفداران این نظریه معتقدند که یک دولت وقتی از دیدگاه حقوق بین الملل تشکیل شده محسوب و واجد شخصیت حقوقی می گردد که از سوی همه کشورهای جهان یا توسط اکثریت آنها به رسمیت شناخته شده و باصطلاح مورد شناسایی قرار گیرد و لذا از دیدگاه این دسته از صاحبنظران صرف دارا بودن جمعیت ، سرزمین، و قدرت سازمان یافته (حاکمیت) برای تشکیل یک دولت و دارا بودن شخصیت حقوقی بین المللی آن کافی نیست و شناسایی دولت از سوی سایر دول و یا اکثریت آنان برای تشکل دولت ضروری است.

عده ای دیگر از حقوق دانان بر اعلامی بودن عنصر شناسایی تأکید دارند، بر اساس این نظریه عمل شناسایی صرفاً پذیرش موجودیت دولت یا حکومت جدید و تأیید وجود یک حقیقت است به عبارت دیگر عمل شناسایی شخصیت حقوقی جدید را به وجود نمی آورد ، بلکه وجود یک شخصیت تشکیل شده را تأیید می نماید، باین معنا که شناسایی به عنوان بیان و اعلام یک حقیقت می باشد و در واقع این عمل تأثیر ماهیتی در شکل گیری و واجد شخصیت

---

[۱]- دهخدا، لغت نامه

[۲]- دکتر محمد جعفر جعفری لنگرودی – ترمینولوژی حقوق شما ره ۳۱۵۸

شدن دولت ندارد و نقش اعلامی را ایفا می نماید، به موجب نظریه اعلامی یک دولت با جمع عناصر سازنده آن یعنی جمعیت، سرزمین و حاکمیت تشکیل شده محسوب و عمل شناسایی را صرفاً یک عمل مفید ارزیابی می نمایند و نه یک عامل و عنصر تأسیسی در تشکیل دولت.

با بررسی دیدگاهها و نظریات مطروحه باید گفت، شناسایی اقدام اختیاری دولتها در پذیرش و قبول رسمی تشکیل دولت جدید است که واجد آثار حقوقی و سیاسی برای طرفین می باشد. هر چند عمل شناسایی به عنوان یک معیار اساسی در تشکیل دولت محل اختلاف بین حقوقدانان است ، اما با ملاحظه اوضاع و احوال و توسعه روابط بین الملل و نیاز مردم به تعامل بین دولت ها ، عامل شناسایی را می توان به عنوان یکی از عوامل تشکیل دهنده دولت محسوب نمود، بنابراین با جمع عوامل تشکیل دهنده فوق دولت به عنوان یک شخصیت حقوقی در روابط بین المللی موقعیت ممتاز خود را احراز و اعمال حاکمیت می نماید.

در رابطه با مبحث فوق سوالات زیر قابل طرح است:

۱- دولت را از دیدگاه حقوقی تعریف نمایید.

۲- عناصر تشکیل دهنده دولت و نقش هر یک از عناصر در شکل گیری دولت را شرح دهید.

۳- حاکمیت از آن ملت است به چه معنا است ؟ شرح دهید.

مبحث چهارم: شخصیت حقوقی دولت

اشخاص حقیقی که مسئول و یا نماینده دولت هستند یا اعمالی را انجام می دهند که نتیجه اعمال آنها هر چه باشد، به حساب دولت گذاشته می شود. یعنی اینکه وقتی اشخاص حقیقی مذکور اعمالی را انجام می دهند، شخصیت خود آنها مطرح نیست و نتایج اعمال آنها به حساب دولت و در واقع به نام دولت همگی اقدام می کنند. از نظر حقوقی برای اینکه اجتماعات مذکور بتواند به صورت یکدست و هماهنگ عمل کنند به آنها شخصیت خاصی که مستقل از شخصیت هر یک از اعضاء اجتماع است، داده می شود که به آن شخصیت حقوقی می گویند. پذیرش نظریه شخصیت حقوقی بهتر از هر نظریه دیگری می توانند توجیه کننده اقدامات دولت باشد. از مزایای مهم شخصیت حقوقی برای دولت می توان به این مورد اشاره کرد که شخصیت حقوقی مبین تداوم دولت است. شخصیت های حقیقی مسئول امور کشور مقطعی و گذرا هستند، در حالیکه تعهداتی که آنها به نام دولت منعقد کرده اند، دولت را سالها پس از تغییر اشخاص منعقد کننده این قراردادها و تعهدات ملتزم و متعهد می کند. به طور مثال هنگامی که وزیر دارایی حکم انتصاب رسمی شدن مستخدمی را صادر می کند و با این حکم مستخدم آزمایشی رسمی می شود، وزیر دارایی این حکم را در واقع به نام دولت و وزارت خانه مربوط صادر کرده است و اگر روز بعد از صدور این حکم وزیر دارایی تغییر مقام دهد و به جای دیگری منتقل شود، در وضع استخدامی مستخدم خللی وارد نمی شود. همچنین اگر مأموران دولتی خسارتی به اشخاص ثالث وارد آورند در حین انجام وظیفه، در اینجا دولت مسئول پرداخت و جبران خسارت وارده به اشخاص مذکور می باشد. نتیجه اینکه این مثالها نشان می دهد که در واقعیت گذرای افراد یا اشخاص حقیقی، واقعیت پایداری وجود دارد که دولت است. وجود شخصیت حقوقی برای دولت همچنین باعث می شود که دولت استقلال مالی داشته باشد و همچنین وظایف مالی بر عهده داشته باشد. وجود شخصیت حقوقی در حقوق بین الملل مبنایی برای برابری دولتها است. دولتها از لحاظ تعداد جمعیت، سرزمین و قدرت سیاسی، اقتصادی و نظامی با یکدیگر برابر نیستند و از این لحاظ با یکدیگر متفاوتند. وجود شخصیت حقوقی این امکان را می دهد که همه دولتها (کشورها) در عرصه بین المللی شناخته شوند، همانطوری که اشخاص حقیقی در داخل کشورها از دید قوانین و مقررات حقوقی کاملاً برابرند و حق هر گونه اقدام حقوقی را در چارچوب قوانین دارند.

خلاصه اینکه فکر شخصیت حقوقی نهادی است حقوقی که بتدریج با پیشرفت تمدن بشری بوجود آمده است. شخصیت حقوقی از لوازم تحقق آزادی و حاکمیت ملت است و بدون شخصیت حقوقی، هیچ دولتی قادر به ادامه حیات و اعمال حقوق و منافع خود نمی باشد. با از دست رفتن شخصیت حقوقی، آزادی و استقلال دولت به خطر می افتد. پس شخصیت حقوقی دولت در حاکمیت آن است و از حاکمیت دولت، این شخصیت ریشه می گیرد.

مبحث پنجم: اشکال دولت – کشور

دولت-کشورها ، از لحاظ بافت و ساختار درونی به طور کلی به دولت های بسیط (تک بافت) و مرکب (چند پارچه) تقسیم می شوند.

گفتار اول: دولت کشور بسیط (تک بافت)

دولت کشورهای بسیط به کشورهایی اطلاق می شوند که حاکمیت و اداره امور کشور توسط تشکیلات دولت مرکزی اعمال می گردد. مجموعه نهادهای سیاسی و تشکیلات حاکمیت از حکومت مرکزی تبعیت و از قانون اساسی واحد پیروی می کنند و به علاوه تشکیلات قدرت حاکمیت در جهت حفظ و مصالح عمومی کشور به نحو منسجم و متمرکز عمل می نمایند.

از ویژگیهای بارز دولت- کشورهای بسیط هماهنگی در تشکیلات سیاسی ، اداری و اجرایی و همچنین یکپارچگی سرزمینی است که به منظور اداره بهتر امور کشور تقسیمات اداری از قبیل، استان،شهرستان، شهر، بخش، روستا و ... را در درون خود سازماندهی می نمایند، به نحوی که ضمن اداره کشور هیچ گونه ضربه ای به ساختار واحد قدرت وارد نشود. در کشورهایی که در زمره کشورهای بسیط تعریف می شوند، وحدت سیاسی و اداری از طریق دولت مرکزی اعمال می گردند. تصمیمات اساسی از طریق رأس حاکمیت اتخاذ می شود و کمتر اتفاق می افتد که زیر مجموعه حاکمیت بدون توجه به نظرات و تصمیمات قدرت مرکزی خود مستقلاً تصمیم عمده ای در رابطه با مسایل اساسی کشور اتخاذ نمایند.

گفتار دوم: اقسام دولت- کشور بسیط

۱- وحدت انضمامی

در این قسم از دولت بسیط با وجود آنکه یک قوه قانونگذاری در کشور وجود دارد اما اعمال قوانین در سراسر کشور به صورت یکسان و مشابه نیست، بلکه قانونگذار به برخی از مناطق کشور بر حسب اوضاع و موقعیت سیاسی و اجتماعی آن براساس قانون خاصی نوعی، استقلال اداری داده است، اما این اعطای استقلال اداری به گونه ای نیست که به وحدت فرماندهی اداری و سیاسی کشور لطمه وارد آورد. به طور مثال می توان از کشور انگستان که از انضمام سرزمین ولز، اسکاتلند و ایرلند شمالی به وجود آمده است و این سرزمینها دارای مجالس محلی هستند که در چهارچوب قوانین انگلستان عمل می کنند، نام برد.

۲- منطقه گرایی

نوع دیگری از شکل اداره کشور بسیط به صورت عدم تمرکز اداری و سیاسی است. بدین گونه که به منظور تمرکز زدائی و کاستن از بار دولت مرکزی، در کشورهای بسیط که در آنها

اختلافات جغرافیایی، اقتصادی، قومی، مذهبی و زبانی وجود دارد. تلاش می شود که هر منطقه به صورت خودگردان براساس قوانین ویژه ای که از طرف دولت مرکزی وضع شده، اداره شود.

به طور کلی اصول خودگردانی منطقه ای در قانون اساسی دولت بسیط معین و تضمین شده است، منتها حدود وظایف خودگردان مانند کانتونهای سوئیس یا ایالات آمریکا در سطح حقوق اساسی چندان پیشرفته نیست تا بتوان به آنها نام دولت در سطح حقوق اساسی را اطلاق کرد. به طور مثال ایتالیا دارای چند منطقه خودگردان به نامهای سیسیل و ساردنی می باشد.

البته باید توجه داشت که این امر بدین معنا نیست که تمام دولت هایی که در چارچوب کشورهای بسیط تعریف می شوند صرفاً به روش فوق عمل نمایند، بلکه در بین آنها دولتهایی یافت می شوند که به منظور تسهیل اداره امور کشور و در جهت و راستای انطباق شرایط خود با اوضاع و احوال جهانی به نوعی تمرکز زدایی مبادرت می ورزند که ضمن توجه به ساختار اصلی دولت بسیط، پاره ای از اختیارات را که تأثیر زیادی در اقتدار حاکمیت مرکزی ندارند به سازمانها و زیر مجموعه های اداری و محلی واگذار می نمایند و در واقع یک سیستم عدم تمرکز کنترل شده را ساماندهی مي کنند به نحوی که مقامات و سازمانهای محلی نظیر، استانداران ، فرمانداران ، بخشداران و سایر مقامات اداری و اجرایی مصوبات دولت مرکزی را ضمن پذیرش فرامین صادره از طرف قدرت مرکزی به نمایندگی از آنها اعمال می نمایند.

گفتار سوم: کشورهای چند پارچه (مرکب)

دولت –کشورهای چند پارچه به دولی اطلاق می گردند که از حاکمیت واحد تبعیت نمی نمایند و در واقع مراکز تصمیم گیری در ساختار چنین دولت هایی مجزا و منفک از یکدیگر است و قسمت های مختلف تشکیل دهنده این دولت ها هر کدام واجد شخصیت حقوقی علیحده می باشند، به عبارتی دیگر از نوعی استقلال برخوردارند. ولی با تفویض پاره ای از اختیارات سیاسی، اقتصادی، و حتی حاکمیتی خود دولتی ایجاد می کنند که در بر گیرنده همه آنهاست چون چنین دولتی از مجموع دولتهای فوق تشکیل می شود به دولتهای چند پارچه معروف می باشند.

گفتار چهارم: اقسام دولت – کشور مرکب

۱- اتحادیه هاي شخصي و واقعي

در اتحادیه های شخصی دو یا چند کشور ضمن حفظ شخصیت حقوقی خود، اقتدار و رهبری یکی از کشورهای عضو اتحادیه را می پذیرند ، به نحوی که ضمن حفظ استقلال، در روابط بین المللی هماهنگی لازم جهت تقویت مجموعه کشورها ایجاد می شود. در اتحادیه های واقعی علاوه بر پذیرش اقتدار یک دولت ، یک گام به جلو برداشته شده و پاره ای

نهادهای مشترک نیز با موافقت یکدیگر تاسیس و ساماندهی می شود، ولی از سایر جهات استقلال خود را حفظ می نمایند، شاید بتوان برای نمونه به اتحادیه اروپا اشاره نمود که با حفظ استقلال هر یک از کشورهای عضو عملاً سازمانهای مختلف سیاسی- قانونگذاری- اجرایی در این اتحادیه در حال شکل گیری است.

۲- کشورهاي فدرال

مهمترین نمونه کشورهای چند پارچه در قالب سیستمهای فدرال خود نمایی می کنند. برای نمونه تشکیلات سیستم حکومتی ایالات متحده را مورد اشاره قرار می دهیم . قبل از پرداختن به مباحث مربوط به تبیین و معرفی سیستم های فدرال ، اشاره ای مختصر به مفاهیم و اصطلاحات ذیربط مانند فدراسیون ، فدرال و فدرالیسم ضروری است.

فدراسیون در لغت به معنای اتحاد چند کشور ، دولتی که چند ایالت با هم تشکیل دهند[۱] ، و همچنین به معنای اتحاد دول نیز آمده است.[۲] فدرال به معنای هم عهد، متحد، حکومتی که از چند بخش کشوری تشکیل گردد و این قسمت ها از یک دولت مرکزی متابعت کنند.[۳] فدرالیسم به معنای پدیده سیاسی و قضایی راجع به تشکیل دولت ها مانند ایالات[٤] و در اصطلاح حقوقی هر گاه چند کشور بنا بر ملاحظات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، نظامی، بین المللی، فرهنگی تصمیم به ایجاد تشکیلات وسیع و مقتدرتری بگیرند و یک شخصیت حقوقی بین المللی را تشکیل دهند، به نحوی که هم واجد اختیارات و حافظ شخصیت تشکیلاتی خود باشند و هم قدرت جدیدی را که در برگیرنده منافع مجموعه اعضا باشد ایجاد نمایند که قادر باشد در حوزه گسترده تری از دول عضو عمل نماید و در صحنه بین المللی جایگاه بهتری را کسب نماید. باین ترتیب اعضاء تشکیل دهنده دولت فدرال دارای ارزش هاو صلاحیت سازمانی و سیاسی خود می باشند و می توانند ضمن حضور در سیستم فدرال در تعیین سرنوشت آن جامعه نیز مشارکت فعال داشته باشند.

بطور کلی به منظور معرفی یک دولت فدرال و تبیین ویژگیهای آن می توان گفت که پایه و اساس تاسیس دولت فدرال بر مبنای یک سلسله توافقات پذیرفته شده از سوی تمام جوامع عضو (ایالات) می باشد که می تواند در قالب قانون اساسی حاکم بر روابط دول عضو جامعه فدرال تعریف گردد و به موجب آن حدود و ثغور و صلاحیت ، وظایف و اختیارات هر یک از دول عضو مشخص شود، از دیگر ویژگیهای دولت فدرال قدرت و اختیار انحصاری دولت فدرال در اعمال صلاحیت های بین المللی تفویض شده به موجب قانون اساسی فدرال است. به علاوه تساوی دولتهای عضو را می توان از دیگر مشخصات سیستم فدرال برشمرد. قوه قضاییه در سیستم فدرال نیز از اهمیت ویژه و نقش قابل توجهی برخوردار است که علاوه بر ایفای نقش متعارف خود، در تعارضات و رفع اختلاف بین دول عضو جامعه فدرال نیز تصمیم گیرنده است.

---

[۱]- دهخدا- لغت نامه
[۲]- جعفری لنگرودی- ترمینولوژی حقوق، شماره ۳۹۵۳
[۳]- دهخدا- لغت نامه
[٤]- جعفری لنگرودی- ترمینولوژی حقوق شماره ۳۹٥٤

بر تشکیل دولت فدرال آثاری مرتب است که مهمترین آنها را می توان به شرح زیر خلاصه کرد:

۱- پس از توافق دول در تشکیل دولت فدرال شخصیت حقوقی کشور فدرال در روابط بین المللی مطرح است و لذا دول عضو دولت فدرال در خانواده بین المللی به عنوان یک شخصیت حقوقی مستقل در قالب دولت و در زمره تابعان حقوق بین الملل شناخته نمی شوند.

۲- هر چند در سیستم فدرال اشخاص دارای تابعیت ایالت متبوع خود می باشند ولی در چارچوب قوانین و مقررات حقوق بین الملل و از دیدگاه دول خارجی تابعیت دولت فدرال معتبر است ، بنابراین به عنوان مثال در سیستم حقوقی آمریکا، تابعیت آمریکایی به عنوان دولت ایالت متحده در روابط بین المللی معتبر است و نه تابعیت فلان ایالت از این کشور.

۳- وحدت و یگانگی سیاسی در روابط بین المللی نیز از دیگر ویژگیهای دولت فدرال است که به موجب قانون اساسی فدرال حاکمیت سیاسی دولت فدرال به رسمیت شناخته شده است و قانونگذاری نیز در سیستم فدرال واجد جنبه ملی است و نه ایالتی.

امروزه کشورهای مختلفی از الگو و سیستم فدرالی تبعیت می کنند که می توان کشورهای هندوستان ، ایالات متحده آمریکا ، کانادا، مکزیک، برزیل، کلمبیا، آرژانتین، و پارهای دیگر از کشورها را بر شمرد.

برای نمونه سیستم فدرال ایالات متحده آمریکا را جهت معرفی مثال دولت فدرال به نحو مختصر مورد بررسی و مطالعه قرار می دهیم.

قانون اساسی ایالات متحده آمریکا در سال ۱۷۸۷ میلادی به تصویب رسیده و در سال ۱۷۸۹ به مرحله اجرا گذاشته شد. به موجب این قانون دو دسته از ارکان دولتی یکی فوق دیگری پیش بینی شده است، بدین توضیح که هر ایالت دارای کلیه ارکان لازم برای اداره تشکیلات خود می باشد و هر کدام از یک قوه مقننه ، یک قوه مجریه (فرماندار) و یک دستگاه قضایی که در راس آن یک دیوان عالی قرار دارد برخوردار می باشند و بالاتر از این تشکیلات به موجب قانون اساسی دولت فدرال تشکیلات یک حکومت فدرال قرار دارد که دارای تمام ارکان حاکمیتی است. یک قوه مقننه متشکل از مجلس سنا و نمایندگان (کنگره)، یک قوه مجریه که در راس آن رییس جمهور و قوه قضاییه فدرال که دیوان عالی کشور در راس آن قرار دارد. ایالات به عنوان اعضاء دولت فدرال (فدراسیون) می باشند و به میزانی در شکل گیری ارکان و سازمانهای دولت فدرال دخالت دارند. تعداد منتخبین هر ایالت در مجلس نمایندگان به نسبت جمعیت آن ایالت است ولی تعداد سناتور ها با هر میزان جمعیت برای هر ایالت دو نفر پیش بینی شده است. رییس جمهور در واقع با انتخاب غیر مستقیم و توسط هیأت های انتخاباتی که به منظور انتخاب رییس جمهوری تعیین شده اند انتخاب می شود، تعداد این هیأت های انتخاباتی در هر ایالت برابر با مجموع نمایندگان و سناتورهای منتخب آن ایالت می باشد.[۱]

---

[۱]- حقوق ایالت متحده آمریکا – تألیف آندره تنک – ترجمه دکتر حسین صفایی. چاپ دانشگاه تهران

دوره تصدی ریاست جمهوری ٤ سال است و باید متولد در خاک آمریکا و تبعه آن کشور باشد و لااقل به مدت ١٤ سال در آن کشور اقامت داشته و حد اقل سن وی ۳۵ سال باشد، رئیس جمهور دارای مصونیت سیاسی و قضایی است و عزل وی به اتهام ارتکاب جرم فقط در صلاحیت کنگره می باشد. معاون رئیس جمهور نیز باید واجد شرایطی مشابه رئیس جمهور باشد که همزمان ریاست مجلس سنا را نیز عهده دار است و در صورت فوت، عزل یا استعفا رئیس جمهور، جانشینی وی را برای مدت باقیمانده ریاست جمهوری عهده دار خواهد شد.[۱]

قانون اساسی ایالات و قوانین فدرال منطبق با قانون اساسی و همچنین معاهدات منعقده به وسیله دولتهای فدرال برترین قوانین ایالات متحده آمریکا محسوب می شوند و کلیه قضات ایالات مکلف به اجرای ان هستند، حتی در صورتیکه قوانین ایالات مغایر با آنها باشد.[۲]

به نظر می رسد هدف تدوین کنندگان قانون اساسی آمریکا از نحوه انتخاب رئیس جمهور این بوده که توده مردم عادی که آگاهی کامل به مسایل سیاسی ندارند نفوذ مستقیم در انتخاب رئیس جمهور نداشته باشند. به همین منظور انتخاب رئیس جمهور را در صلاحیت هیأتی خبره از منتخبین مردم قرار داده که در واقع یک نوع انتخاب غیر مستقیم تلقی می گردد و همانطوریکه قبلاً توضیح دادیم هیأت انتخاب کنندگان در هر ایالت به تعداد نمایندگان و سناتورهای آن ایالت انتخاب و در زمان معین در ایالت خود گرد هم می آیند و هر یک از آنان به یک نفر جهت احراز پست ریاست جمهوری و یک نفر جهت احراز مقام معاونت وی رأی می دهند و هر نامزدی که بیشترین آراء هیأت های انتخاباتی را کسب نماید به سمت رئیس جمهور انتخاب خواهد شد.

در سیستم انتخاباتی ایالات متحده ، انتخاب رئیس جمهور از مکانیسم منحصر به فردی تبعیت می نماید بدین معنا که انتخاب کنندگان در هر ایالت بدواً هیأت های انتخاباتی را که در رأس لیست آنها که توسط احزاب تهیه و معرفی شده اند نامزد پست ریاست جمهوری و معاون او قرار دارد را انتخاب و این هیأت ها طی یک گرد هم آیی به رئیس جمهور و معاون وی رأی می دهند. بدین ترتیب این مقامات طی یک مکانیسم دو مرحله ای انتخاب می شوند.

در سیستم فدرال ایالت متحده، رئیس جمهور از اختیارات گسترده ای برخوردار است که مهمترین آنها ، عزل و نصب مقامات عالیرتبه قوه مجریه (که به موجب قسمت دوم از اصل دوم قانون اساسی فدرال، انتخاب مقامات عالیرتبه دولت مانند وزراء ، سفرا، قضات دیوان عالی، با تصویب مجلس سنا در صلاحیت رئیس جمهور قرار گرفته است) سازماندهی روابط خارجی و طراحی و اجرای کلیه مسایل مربوط به روابط خارجی ، انعقاد عهد نامه ها با تصویب سنا ، و پیام به کنگره که در واقع ارتباط مستقیم رئیس جمهور با مردم است از دیگر اختیارات وی قرار داده شده است.

۱- حقوق اساسی – دکتر جعفر بوشهری.

۲- حقوق ایالت متحده آمریکا – تألیف آندره تنک – ترجمه دکتر حسین صفایی. چاپ دانشگاه تهران

وضع قوانین در سیستم حکومتی ایالات متحده به عهده کنگره آمریکایی است که مرکب از دو مجلس سنا و نمایندگان می باشد. هر ایالت صرف نظر از وسعت ، جمعیت، منابع و ... دارای دو نفر سناتور ولی تعداد اعضاء مجلس نمایندگان بسته به میزان جمعیت هر ایالت متغیر است. بدین توضیح که هر ایالت صرف نظر از جمعیت دارای یک نفر نماینده در مجلس نمایندگان خواهد بود ومع الوصف برای اضافه جمعیت در قبال هر ۳۸۰۰۰۰ نفر یک نفر نماینده اضافه می گردد.

شرایط عضویت در مجلس نمایندگان ، دارا بودن حد اقل ۲۵ سال سن ، اقامت در ایالت حوزه انتخابیه و تابعیت دولت آمریکا و کسانیکه دارای تابعیت اکتسابی می باشند تا هفت سال حق انتخاب شدن به عضویت در مجلس نمایندگان را دارا نیستند، مدت عضویت در مجلس نمایندگان دو سال و ریاست این مجلس به عهده رهبر حزب اکثریت می باشد.

برای عضویت در مجلس سنا دارا بودن لااقل ۳۰ سال سن و اقامت در ایالت حوزه انتخابیه و تابعیت دولت آمریکا و دارندگان تابعیت اکتسابی تا ۹ سال بعد از کسب تابعیت حق انتخاب شدن به عضویت مجلس سنا را دارا نمی باشند.

کنگره آمریکا صلاحیت تعقیب و محاکمه مقامات عالیرتبه حکومت، نظارت بر سازمانهای اداری ، تحقیق و بازرسی و قانونگذاری را داراست . به علاوه به موجب قانون اساسی ایالت متحده کنگره بطور صریح حق قانونگذاری در وضع مالیات، بودجه، استقراض، نشر اسکناس، تنظیم امور بازرگانی ، پستی، روابط خارجی، اعلام جنگ و صلح را داراست.

هر ایالت دارای قوه قضاییه متشکل از دیوان عالی، دادگاههای بدوی و پژوهشی است که صلاحیت رسیدگی به دعاوی حقوقی، کیفری، اداری را دارا می باشند . در سطح فدرال نیز دیوان عالی در رأس قوه قضاییه جای دارد که مرکب از ۹ عضو می باشد و به صورت مادام العمر توسط رئیس جمهور انتخاب می شوند.

در رابطه با مبحث فوق سوالات زیر قابل طرح است:

۱- ویژگیهای بارز دولتهای بسیط کدامند؟

۲- شرایط تحقق دولت فدرال را ذکر نمایید.

۳- ویژگیهای اصلی دولت فدرال را شرح دهید.

٤- ویژگیهای دولت فدرال ایالات متحده آمریکا را شرح دهید.

مبحث ششم: رژیم های سیاسی

رژیم سیاسی در فرهنگ سیاسی[۱] به معنای شکل حکومت و روش اداره امور مملکت است و در اصطلاح حقوق اساسی عبارت است از سیستمی که نمایانگر بافت نهادهای سیاسی و روش اعمال حاکمیت باشد و برای استمرار بقاء و تضمین تفوق و برتری باید در قالب موازین و مقررات حقوقی در درون جامعه نهادینه گردد.

حکومت یک وسیله و ابزار ضروری برای دولت به شمار می رود. حکومت را می توان از نظر ساختار به منزله سازمانی در نظر گرفت که از سه قوه تشکیل شده است (مقننه، مجریه و قضاییه). در واقع زمانی که از شکل حکومت سخن به میان می آید، از شیوه و نظامی بحث می شود که از طریق آن حاکمیت دولت و قدرت سیاسی اعمال می شود. پس ابتدا باید منشأ حاکمیت و منبع اصلی آن را مورد بررسی قرار داد و سپس از انواع رژیم های سیاسی سخن به میان آورد.

دولت دارای عالیترین و برترین قدرت سیاسی در جامعه است و از این راه بر سایر گروههای اجتماعی فرمان می راند و با وسایل و امکانات قهری و مادی که در اختیار دارد، دستورها و فرمانهای خود را به موقع اجرا می گذارد. پس وجه امتیاز دولت با سایر گروههای اجتماعی در وجود همین قدرت عالی اجتماعی یعنی حاکمیت سیاسی است. از لحاظ حقوقی حاکمیت به عنوان یک حق و امتیاز برای دولت که نماینده و مظهر جامعه مدنی است، خودنمایی می کند. دو دیدگاه و نظریه مهم در رابطه با منشأ حاکمیت ارائه شده است:

۱- *نظریه الهی (تئوکراتیک)*

۲- *نظریه حاکمیت مردم (دموکراتیک)*

در نظریه تئوکراتیک، این اعتقاد وجود دارد که منشأ قدرت سیاسی خداوند است و زمامداران قدرت خود را از طریق خداوند بدست می آورند. اما در نظریه دموکراتیک، منشأ قدرت سیاسی را خود مردم می دانند و زمامداران قدرت خود را از مردم می گیرند. در واقع مسأله مشروعیت قدرت، مشروعیت فرمانروایان را مطرح می کند، زیرا اگر منشأ قدرت را ناشی از مردم بدانیم فرمانروایی حق مسلم و مشروع افرادی خواهد بود که از راه انتخابات آزاد و صادقانه برگزیده می شوند. همچنین اگر منشأ قدرت را ناشی از خداوند بدانیم، فرمانروایی حق آنهایی خواهد بود که در نظر مردم از چنین اعتباری برخوردارند. حال به بررسی انواع رژیم های سیاسی و طبقه بندیهای مختلفی که از این رژیم ها شده است، می پردازیم.

---

[۱]- فرهنگ علوم سیاسی- غلامرضا بابایی بهمن آقایی

گفتار اول: طبقه بندی رژیم های سیاسی

حکومت ها بر اساس معیارهای متفاوت قابل طبقه بندی هستند، یکی از قدیمیترین دیدگاهها در این زمینه متعلق به ارسطو فیلسوف بزرگ یونانی است که به لحاظ اینکه قدرت سیاسی در دست یک نفر یا گروه معدود و یا همه مردم باشد، رژیم های سیاسی را به سلطنتی ، اشرافی و جمهوری تقسیم می کند.

امروزه طبقه بندی انواع حکومت مبتنی بر ماهیت حکومت ها است. بدین توضیح که رژیم های سیاسی از لحاظ عملکرد و تشکیلات سیاسی به رژیمهای استبدادی و دموکراسی و از دیدگاه تفکیک قوا و روابط قوای حاکم بر جامعه به رژیمهای مختلط و رژیمهای مبتنی بر تفکیک قوا (پارلمانی و جمهوری) و از جهت تعدد احزاب و گرایشهای سیاسی به حکومت های وحدت گرا و کثرت گرا تقسیم می شوند.

قبل از پرداختن به ویژگیهای انواع رژیم های سیاسی ، مروری مختصر به عقاید دانشمندان و حکمای یونانی و غربی و بررسی دیدگاه آنها در این خصوص خواهیم داشت. افلاطون در کتاب جمهوریت حکومت را به تیمارشی یا تیمو کراسی، الیگارشی، دمکراسی، و تیرانی تقسیم می کند. تیمارشی به معنای بزرگی ، شوکت و شرف که تلاش جویندگان این نوع حکومت دستیابی به جاه و جلال و مقام است. در حکومت الیگارشی قدرت در دست گروهی از اشراف و ثروتمندان متمرکز می شود و دمکراسی نیز به حکومت همه مردم تعبیر می شود. رژیم تیرانی نیز سیستم حکومتی زورگویان و ستمگران است. از دیدگاه این فیلسوف در حکومت تیموکراسی (تیمارشی) حکمرانان مالکیت خصوصی را در حیطه قدرت خود قرار می دهند و کسب ثروت و قدرت ایده و آرزوی حکمرانان است.

حکومت الیگارشی حکومت گروهی از ثروتمندان است و در واقع در همین نوع حکومت است که جنگ بین فقرا و اغنیا آغاز می شود و نتیجه همین تضاد و مبارزه است که به دمکراسی منتهی می گردد، افلاطون معتقد است که دمکراسی نیز به لحاظ آزادی های بی حساب و بی برنامگی در حکومت به هرج مرج منتهی می شود و رژیم جباران جای آن را می گیرد و نهایتاً از انواع رژیم هایی که بر می شمارد هیچ کدام مطلوب او نیست و کمال مطلوب خود را در انواع حکومت ، حکمرانی نخبگان و فلاسفه می داند و می گوید بهترین حکومت حکومتی است که در آن فلاسفه و نخبگان زمام امور را در دست داشته باشند. وی جامعه را متشکل از سه طبقه می داند، طبقه اول فلاسفه که رهبری و مدیریت جامعه را بر عهده دارند. دوم کسانیکه دفاع از کشور را بر عهده دارند (لشکریان) و سوم کسانیکه تأمین نیازهای مادی جامعه را بر عهده دارند (کشاورزان و اصناف). مستفاد از دیدگاههای افلاطون در خصوص رژیم های سیاسی به نظر میرسد که وی حکومت دمکراسی را نمی پسندد و حکومت خردمندان را بهترین رژیم سیاسی ارزیابی می نماید.

از دیدگاه ارسطو، انسان به حکم طبیعت خود مدنی بالطبع است و برای ادامه حیات خود ناگزیر از زندگی جمعی و قواعد حاکم بر زندگی از طریق همفکری و مشورت است. وی معتقد است که حکام و فرمانروایان به جای تحمیل عقاید خود به مردم راهی جز ارایه دلایل عقلی و منطقی برای وادار کردن آنها جهت اطاعت از حکومت ندارند. در کتاب سیاست خود نیز حکومتها را به حکومت خوب و بد (اصیل و غیر اصیل) تقسیم می کند. ارسطو رژیم های پادشاهی ، اشرافی ، جمهوری را در زمره حکومت خوب و اصیل و رژیم های تیرانی، الیگارشی و دمکراسی را در زمره حکومت بد و غیر اصیل ارزیابی می کند و معتقد است که حکومت هایی خوب و اصیل می باشند که در آنها حکام فقط منافع و مصالح مردم را مد نظر قرار می دهند. وی پس از بررسی انواع رژیم های سیاسی معتقد است که حکومت جمهوری بهترین نوع حکومت است ، زیرا این نوع حکومت در دست طبقه متوسط است. از نظر ارسطو "هر جا که گروهی دارای همه چیز و گروهی بی چیز باشند یا دمکراسی افراطی یا الیگارشی مطلق و یا حکومت جباران و ستمگران بر آنجا مسلط می شود، که در حکومت طبقه متوسط به ندرت حکومت خود کامه شکل می گیرد و بنابراین حکومت طبقه متوسط و میانه رو بهترین و معتدل ترین حکومت هاست."[۱]

منتسکیو نیز رژیم های سیاسی را به جمهوری، سلطنتی و استبدادی تقسیم بندی می کند و می گوید حکومت جمهوری حکومتی است که گروهی از مردم یا همه آنها قدرت حاکم را در اختیار دارند و حکومت سلطنتی رژیمی است که یک نفر بر اساس قوانین معین حکمرانی می کند و در حکومت استبدادی نیز یک نفر بدون توجه به قانون و صرفاً بنا به میل و اراده خود به اداره امور کشور می پردازد.

ژان ژاک روسو نیز معتقد به حکومت دمکراسی، پادشاهی و اشرافی است. اما معتقد است که درجه مشروعیت هر یک از این حکومت ها بستگی به این امر دارد که در چار چوب قرارداد اجتماعی عمل کنند، یعنی تابع اراده عمومی باشند و ملت در مقام هیأت حاکم بتوانند قوه مقننه را اعمال کنند.

در یک طبقه بندی جدید حکومت ها را به :

۱- حکومت فردی و دمکراتیک

۲- حکومت فراگیر و لیبرال

۳- حکومت متمرکز و غیر متمرکز

تقسیم بندی نموده اند.

۱- در تبیین و توضیح نوع حکومت ها به فردی و دمکراتیک، هانس کلسن حقوقدان اتریشی معتقد است که ضابطه تعیین و طبقه بندی حکومت مبتنی بر میزان دخالت افراد جامعه در تشکیل قواعد حقوقی در جامعه است . بدین توضیح که هر گاه افراد جامعه در وضع و شکل گیری قواعد حاکم بر جامعه دارای نقش و جایگاهی نباشند و اصل اراده و تصمیم

[۱]- دکتر منوچهر موتمنی طباطبایی- حقوق اساسی

حکام و فرمانروایان باشد، نوع حکومت فردی است ، اما هر گاه اراده افراد جامعه در وضع قانون و موازین حاکم بر روابط اجتماعی مؤثر باشد حکومت دمکراسی تحقق پیدا می کند.

۲- در طبقه بندی حکومت ها به توتالیتر و لیبرال، در رژیم توتالیتر قدرت سیاسی در اختیار حاکمیت و یا حزب واحد است که بر تمام سازمانها و ارکان حکومت مسلط است و همه وسایل ارتباط جمعی و گروههای اجتماعی و اتحادیه های صنفی و ... تابع دستور حاکمیت و زیر سیطره و نفوذ وی می باشند.

در رژیم توتالیتر حد و مرزی بین زندگی جمعی و خصوصی افراد قایل نیستند و دولت خود را مجاز به دخالت در تمام شئون زندگی افراد می داند که برای مثال میتوان به رژیم های کمونیستی و فاشیستی سابق اشاره کرد.

اما در سیستم های لیبرال، اصل بر احترام به آزادی های فردی است که حکومت به طور کلی به وضع قانون می پردازد و جزئیات امور را به اراده و ابتکار فردی اشخاص واگذار می کند.

۳- در طبقه بندی رژیم های سیاسی به متمرکز و غیر متمرکز، نیز در سیستم حکومتی متمرکز تمام تصمیم گیریهای عمده حاکمیت از طریق رأس حکومت اتخاذ و جهت اجرا به سازمانها و ارکان حاکمیت ابلاغ می شود و در سیستم غیر متمرکز تصمیم گیری به نوعی به سایر ارکان مملکت نیز تفویض می گردد.

علاوه بر موارد فوق رژیم های سیاسی را در قالب تقسیم بندی دیگری تحت عنوان رژیم های سیاسی باز و رژیم های سیاسی بسته نیز می توان مورد بررسی و ارزیابی قرار داد. در رژیم های سیاسی باز یا کثرت گرا رقابت سیاسی آزاد و آزادی های عمومی و سیاسی محترم است، به احزاب، گروهها و دسته های سیاسی اجازه شرکت و مداخله در اداره امور حاکمیت داده می شود و احزاب و گروههای سیاسی می توانند در صورت موفقیت در جلب افکار عمومی و انتخابات مجالس قانونگذاری دولت تشکیل دهند. برعکس در رژیم های سیاسی بسته یا وحدت گرا رقابت سیاسی بی معناست و گروههای سیاسی و احزاب جایی برای فعالیت ندارند و اگر همه احزاب یا گروهی مجاز به فعالیت سیاسی باشند، قطعاً تحت نفوذ و اراده طبقه حاکم است و اعمال قدرت توسط این تشکیلات ربطی به منافع عمومی و مردم ندارد. در ادامه ما به بررسی دموکراسی و انواع آن که امروزه در اغلب کشورهای جهان این شیوه حکومتی اعمال می شود، می پردازیم.

گفتار دوم: مفهوم دموکراسي و انواع آن

پس از بررسی ویژگیهای انواع رژیم های سیاسی شایسته است رژیمی که فرمانروایی توسط همه مردم صورت می پذیرد و اصطلاحاً همه سالاری یا دمکراسی نامیده می شود را مورد مطالعه قرار دهیم.

دموکراسی اصطلاحی است مشتق از واژه یونانی Demokratia که به معنا و مفهوم (اداره امور داخلی کشور) است و Demo به معنای تهیدستان و روستاییان و مردم استعمال شده

است. کراتیا (Kratia) به معنای اقتدار و اختیار و حکومت کردن و فرمانروایی است[۱] و در اصطلاح حقوق اساسی رژیمی است که قدرت عالیه را ناشی از رأی ملت دانسته و بوسیله ملت به طور مستقیم یا غیر مستقیم اعمال می شود.[۲] علامه دهخدا در لغت نامه دمکراسی را "حکومت عامه حکومتی که در آن حاکمیت در دست مردم است و کارها در آن بوسیله نمایندگانی که عموم مردم انتخاب می کنند انجام می شود" تعریف نموده است.

دکتر ابوالفضل قاضی دمکراسی را حکومت همه مردم می داند و می گوید واژه ای است یونانی که از ترکیب دو جزء Demos (مردم) و Cratos (حکومت و سلطنت) تشکیل شده، دموس مفهومی بود که جمعیت مذکر و آزاد یک کشور یا دولت یا شهر را مشخص می کرد و شامل نجبا و اشراف (aristia) و مردم عادی (pleb) می شد که هسته مرکزی آنرا شهرنشینان و کشاورزان و روستاییان به نام دمس (Demos) تشکیل میدادند.

امروزه دمکراسی به معنای حکومت مردم، توسط مردم و برای مردم تعریف می شود. از این تعریف چنین به ذهن متبادر می شود که دمکراسی حکومت تمام مردم است ولی به لحاظ اینکه در شرایط کنونی و با توجه به رشد جمعیت ، توسعه شهرها و ... امکان اعمال مستقیم حکومت توسط همه افراد نیست بنابراین اعمال حکومت از طریق غیر مستقیم و با تعیین نمایندگان و تفویض اختیارات لازم به آنان تحقق می یابد.

در این روش حکومتی، نمایندگانی که در چارچوب قانون و از قبل مردم انتخاب شده اند برای دوره های معین در واقع به نیابت و به جای آنان اعمال حاکمیت نموده و امور کشور را ساماندهی می کنند. از ویژگیهای بارز دموکراسیها احترام به آزادیهای اساسی به ویژه آزادی عقیده، بیان، مطبوعات، اجتماعات، رعایت حقوق همگانی، احترام به اقلیت، رعایت اصل برابری، توزیع منصفانه قدرت و... می باشد که اگر چنین ویژگیهایی در سیستم حکومتی به منصه ظهور نرسد، دمکراسی و حکومت مردم تحقق پیدا نکرده و جامعه در دست یابی به اهداف اساسی خود ناکام خواهد ماند و نتیجه منطقی چنین محرومیتی گرایش به سوی حکومت های خود کامه و غیر مردمی خواهد بود که مطلوب مردم در هیچ یک از جوامع بشری نخواهد بود.

در حکومت دمکراسی، حکومت مردم توسط مردم و از قبل نمایندگان آنان اعمال می گردد و مردم باید از بین صاحبان عقاید مختلف بهترین ها را که به حال جامعه مفید تشخیص می دهند برگزینند و حکومت اکثریت را تشکیل دهند که چنین حکومتی در سیستم دموکراسی باید حافظ منافع همه آحاد جامعه و از جمله اقلیت باشد و به آراء و عقاید اقلیت احترام بگذارند و از انتقاد سازنده و نظرات متفاوت آنها در پیشبرد اهداف جامعه بهره گیرد.

در حکومت دمکراسی، تضارب آراء و عقاید می تواند نوید بخش تشکیل حکومتی منسجم و مردمی باشد. نمایندگان با استفاده از قدرت تفویض شده از سوی مردم در تحقق آمال و

---

[۱]- فرهنگ علوم سیاسی- غلامرضا بابایی و دکتر بهمن آقایی جلد اول
[۲]- ترمینولوژی حقوق- دکتر جعفری لنگرودی شماره ۲٤۸۹

آرزوهای آنان در پیشبرد اهداف جامعه رقابت می نمایند. بدین ترتیب ملاحظه می شود که دمکراسی در واقع و حقیقت امر از تکیه گاه مردمی که با احترام به عقاید و افکار در تعامل با یکدیگر برای پیشرفت جامعه خود تلاش می کنند برخوردار است. نتیجه این هماهنگی تجلی واقعی حکومت مردم و حفظ منافع ملی که نمودی از منافع تک تک افراد جامعه است می باشد.

به طور کلی می توان شرایطی را به شرح زیر برای دمکراسی احصا نمود.

۱- حق مشارکت همگانی در تصمیم گیریهای عمومی

به لحاظ اینکه از دیدگاه طرفداران دمکراسی همه آحاد جامعه از حقوق مساوی بر خوردارند و هر کس واجد اختیارات لازم در اتخاذ تصمیم در سرنوشت خویش می باشد، افراد جامعه این حق را دارند که سرنوشت خویش را خود رقم زنند و درباره زندگی خود تصمیم بگیرند و به همین جهت هم حکومتی می تواند از ویژگی مردمی برخوردار باشد که مردم بیشترین مشارکت را در تصمیم گیری مربوط به ساختار قدرت و امور عمومی حاکمیت دارا باشند، که مهمترین جلوه مشارکت همگانی در تشکیلات قدرت حاکم همانا عامل انتخابات است که مهمترین ابزار و وسیله مشارکت مردمی در امور حاکمیت ارزیابی می گردد.

۲- وجود تساوی و آزادی در جامعه

از دیدگاه علمای حقوق اساسی دمکراسی از دو عنصر آزادی و برابری تشکیل شده است که این دو عنصر از جمله شرایط اساسی دمکراسی محسوب می شوند و بدون توجه به آنها حکومت مردمی عملاً قابل تحقق نیست، هر چند که برابری اشخاص در جامعه و قایل شدن آزادی برای آنان از ویژگیهای اساسی در جوامع دمکراتیک است اما عوامل دیگری از جمله آزادی بیان ، آزادی قلم، آزادی در موافقت یا مخالفت با تشکیلات حاکمیت ، آزادی مشارکت در احزاب سیاسی، گروه ها، صنوف اجتماعی و ... از دیگر معیارهای مهم در شکل گیری دموکراسیهاست.

برابری اشخاص در جوامع مردم سالار بدین معناست که آحاد جامعه بتوانند به صورت فردی یا در قالب اجتماع از امکانات جامعه و آزادیها و قوانین موجود در آن به نحو مساوی بهره مند گردند. قوانین و مقررات حاکم بر جامعه باید به نحوی تنظیم شود که نشانگر تفکر عدالت خواهانه و برابری اشخاص باشد و نشانه ای از برتری اشخاص افراد جامعه در برابر یکدیگر در قوانین مشاهده نشود. ارکان حاکمیت نیز باید همه افراد جامعه را در برابر قانون برابر شمارند و هیچ اولویت غیر قانونی برای احدی از افراد جامعه قایل نشوند. با برخورداری از چنین دیدگاهی است که جامعه در مسیر ترقی و توسعه قرار می گیرد و بدون توجه به این عوامل که در واقع حد اقل ابزار لازم در ایجاد دمکراسی است حکومت مردمی قابل تحقق نیست.

۳- تحقق حکومت اکثریت و احترام به آراء اقلیت

از آنجاییکه دیدگاه و نظرات همه اشخاص جامعه یکسان نیست و افراد در همه مسایل اتفاق نظر ندارند و برای تشکیل حکومت اتفاق آراء مردم ممکن نیست، قاعده عمل به رأی اکثریت در دمکراسیها پذیرفته شده است که ضمن احترام به آراء آحاد جامعه و به رسمیت شناختن حق مشارکت همگانی در تصمیم گیری های عمومی جامعه چاره ای جز تسلیم شدن به آراء اکثریت مفروض نمی باشد، که تبلور آراء عمومی نیز در صف بندی های سیاسی که به نحو آزادانه ایجاد می شود آشکار می شود، بدین توضیح که افراد جامعه باید بتوانند در کمال آزادی نظر خود را درباره تشکیل حکومت اعلام و ابراز نمایند و نیز شخص یا گروهی که موفق به اخذ آراء اکثریت افراد جامعه گردید زمام امور حاکمیت را به دست می گیرند و اداره امور جامعه را به نیابت از اکثریت اشخاص جامعه و با تکیه بر قدرت تفویض شده از سوی آنان عهده دار می شوند.

بر مبنای قاعده دمکراسی اقلیت مغلوب نیز باید حکومت اکثریت را پاس بدارد همچنانکه احترام به عقاید و افکار اقلیت نیز باید همواره مد نظر اکثریت باشد. از آنجاییکه قدرت تحصیل شده از سوی اکثریت حاکم بر جامعه از جانب اشخاص جامعه تفویض گردیده در واقع و حقیقت امر تصمیمات اکثریت نشان دهنده افکار اکثریت جامعه و لازم الرعایه است و به منظور حفظ منافع ملی و مصالح عمومی بر همه اشخاص جامعه و از جمله اقلیت تحمیل می گردند، اقلیت نیز باید قواعد بازی را بپذیرد و اوامر اکثریت را اطاعت نماید.

از طرف دیگر اقلیت نیز باید مورد احترام و از عقاید و آراء سازنده آنان در پیشبرد اهداف جامعه باید بهره جست ، زیرا موفقیت گروهی از اشخاص در دوره زمانی مشخص به معنای حاکمیت ابدی آنان نیست و پیروزی در انتخابات نیز نباید به عنوان ابزار و وسیله ای برای تحمیل عقاید و تصمیمات بر دیگران تلقی گردد.

به نظر می رسد تحقق حکومت اکثریت به برکت وجود اقلیت است زیرا جامعه ای که از لحاظ سیاسی یک دست و فاقد دیدگاههای مختلف سیاسی و ... باشد و قدرت ابتکار و خلاقیت در آن نباشد محکوم به اضمحلال و نابودی است و بر عکس جامعه ای که در آن دیدگاه های مختلف موجود باشد و برخورد عقاید و افکار در آن نقش داشته باشد بدون شک شاهد تحول و پیشرفت در تمام ابعاد زندگی اجتماعی خواهد بود. حکومت دموکراسی را با توجه به نحوه اعمال آن به دموکراسی مستقیم، نیمه مستقیم و غیر مستقیم تقسیم بندي می کنند.

۱- دموکراسی مستقیم

دموکراسی مستقیم به معنای اعمال مستقیم حاکمیت توسط قاطبه مردم است، در این نوع حکومت ملت حاکمیت را بدون واسطه و نماینده هدایت و اداره می نماید. در جهت تحقق دموکراسی مستقیم همه مردم باید بتوانند بدون مانع در یک جا گرد آمده ، قانون وضع نمایند، اجرای عدالت کنند و اداره امور کشور خود را به عهده گیرند و از آنجاییکه به لحاظ کثرت جمعیت و گسترش جوامع اعمال چنین روشی عملاً امکان پذیر نیست این نوع حکومت به جز در موارد بسیار استثنایی آن هم در سرزمینهای با جمعیت بسیار کم قابل استقرار نیست.

ژان ژاک روسو متفکر قرن ۱۸ حکومت ایده آل خود را دمکراسی مستقیم می داند و می گوید: "اگر یک ملت آسمانی وجود داشت آنها خود را به ترتیب دمکراسی اداره می کردند وی دمکراسی حقیقی را حکومتی می داند که مردم مستقیماً و بدون واسطه امور حکومتی را اداره کنند ..."[۱]

امروزه این نوع دمکراسی فقط در تعدادی[۲] از کانتونهای کشور سویس که دارای جمعیت کمی هستند و همه ساله مجمع عمومی مردم را در میدانی بزرگ تشکیل می دهند اعمال می شود.

مردم در این مجمع مستقیماً قوانین و مقررات مربوط به کانتونهای خود را تصویب و مقامات اجرایی و قضایی را انتخاب می کنند.

۲- دمکراسی نیمه مستقیم

به نوعی دمکراسی اطلاق می گردد که در آن اعمال قدرت حاکم در پاره ای موارد توسط خود مردم و در مواردی دیگر با انتخاب نهادهای حکومتی صورت می پذیرد. بدین توضیح که در عین حال که مجلس قانونگذاری و دیگر ارکان حکومتی که توسط مردم انتخاب شده اند به وضع قوانین و مقررات می پردازند و با اختیارات تفویض شده از سوی مردم اداره امور کشور را به عهده دارند اما در مواردی خود مردم نیز اختیار دارند به نحو مستقیم در اداره حاکمیت دخالت نمایند که مهمترین نماد این مشارکت همانا شرکت در همه پرسی ها و یا پیشنهاد قانون به مجلس قانونگذاری و ... می باشد.

دمکراسی غیر مستقیم به طریق مختلف قابل اعمال است از جمله پیشنهاد تصویب قوانین و مقررات مورد نیاز جامعه توسط خود مردم به قانونگذار و یا همه پرسی (رفراندم) که در واقع اظهار نظر مستقیم خود مردم درباره قانون یا موضوعات مهم مبتلا به کشور که به معرض داوری مردم گذاشته می شود و تصمیم آنان درباره موضوع مطروحه قاطع است.

---

[۱]- حقوق اساسی – دکتر منوچهر طباطبایی
[۲]- کانتونهای گلاریس – اونتروالد آپاترل

در نهایت می توان گفت که در دمکراسی نیمه مستقیم هر چند اصل بر وجود تشکیلات قانونگذاری و نمایندگان مردم است ولی به خود مردم نیز این حق اعطاء شده است که تابع شرایطی بتوانند مستقیماً در پارهای از امور دخالت مستقیم نمایند.

۳- دمکراسی غیر مستقیم

امروزه با توجه به افزایش جمعیت اعمال دمکراسی به روش مستقیم و یا حتی نیمه مستقیم با مشکلات جدی مواجه است بنابراین بهترین راه در احترام به دیدگاههای مردم و رعایت حقوق آنان همانا اعمال دموکراسی غیر مستقیم است، یعنی روشی که به موجب آن مردم نمایندگان خود را انتخاب و اختیارات تفویض شده به آنان منافع و مصالح جامعه خود را حفظ نمایند، هر چند که در حقیقت و واقع امر ایراداتی نیز به این روش اعمال حکومت وارد است، ولی به لحاظ مشکلات فراوان و پیچیدگیهای زندگی امروزی که مردم دارند یکی از مناسب ترین روشها همانا تفویض اختیار به نمایندگان خود برای دوره های مشخص و مسئول قرار دادن آنها در قبال ملت می باشد.

در رابطه با مبحث مورد مطالعه سوالات زیر قابل طرح است:

۱- رژیم سیاسی را تعریف و انواع آن را بیان نمایید.

۲- دمکراسی را تعریف و مهمترین ویژگیهای آن را شرح دهید.

۳- حکومت اکثریت با حفظ حقوق اقلیت چگونه قابل تحقق است؟

٤- دیدگاه افلاطون در رابطه با رژیم های سیاسی چیست؟

٥- دیدگاه ارسطو در رابطه با رژیم های سیاسی چیست؟

٦- حق مشارکت همگانی در تصمیم گیری های عمومی را شرح دهید.

۷- انواع دمکراسی را شرح دهید.

مبحث هفتم: اقتدار حاکمیت، حقوق فردی و آزادیهای عمومی

تشخیص محدوده قدرت حاکمیت و حدود وثغور اختیارات فرمانروایان، در همه ادوار از مهمترین دغدغه های مصلحین اجتماعی ، متفکرین و انسانهایی که خواهان پیشرفت جوامع بشری و توسعه و تعالی روابط انسانی بوده اند می باشد. بدین توضیح که هر چند افراد جامعه خود در واقع بانیان تشکیل حکومت هستند و حاکمیت اقتدار و مشروعیت خود را از مردم می گیرد ولی در مواردی قدرت تفویضی خود به وسیله ای علیه ملت تبدیل می گردد. بنابراین کوشش متفکران و دانشمندان جامعه بر این بوده و هست تا به راهکاری دست یابند که ضمن حفظ نظم و آسایش عمومی و رعایت منافع و مصالح ملی، حقوق فردی و آزادیهای عمومی در جامعه مورد احترام و رعایت قرار گیرد.

از جمله مکانیزم های عملی برای تحقق بخشیدن به دیدگاه فوق دایر بر محدود کردن اقتدار دولت با حفظ حقوق فردی و آزادی های عمومی همانا تنظیم، تدوین و تصویب مهمترین سند و میثاق ملی هر جامعه به نام قانون اساسی است که به موجب آن جنبه های مختلف آزادی های فردی و اجتماعی و همچنین حقوق حاکمیت و به طور کلی قواعد و مقررات حاکم بر روابط بین دولت و مردم مد نظر قرار گرفته و با ضمانت اجرایی پیش بینی شده طبقه حکام و زیر دستان را تحت قواعد و مقررات پذیرفته شده در مسیر رعایت حقوق یکدیگر رهنمون مي سازد.

راهکار دیگری که عملاً می توان به عنوان وسیله منطقی کردن قدرت از آن بهره جست ترویج این عقیده است که حاکمیت ناشی از قدرت ملت است و حکام بدون رضایت صاحبان اصلی حق یعنی مردم نباید و نمی توانند به فرمانروایی خود ادامه دهند و حکمرانان در مقابل مردم و زیر دستان مسئولیت دارند. نهادینه کردن چنین افکاری در جامعه از مهمترین عوامل محدود کردن قدرت دولت و همچنین در چارچوب قرار دادن حقوق ملت است تا بدین وسیله در یک تعامل منطقی ضمن احترام به حقوق و آزادیهای فردی و اجتماعی منافع و مصالح ملی نیز رعایت گردد.

از آنجاییکه تمرکز قدرت نزد هر یک از ارکان حاکمیت و تفویض اختیارات بیش از حد به آنها می تواند در سوق دادن مسیر حکومت در نافرمانی از خواسته های ملت مؤثر باشد لذا توجه به اصل تفکیک قوا و عدم تمرکز قدرت می تواند از راه حلهای مؤثر در تضمین حقوق اشخاص جامعه با لحاظ حفظ منافع و مصالح ملی باشد. بدین توضیح که بهترین راه حل به منظور جلوگیری از گرایش حکومت به سوی استبداد ، تقسیم قدرت بین ارکان مختلف حاکمیت است تا هر کدام ضمن عمل به وظایف قانونی خویش به نوعی مانع از سوء استفاده ارکان دیگر حاکمیت از قدرت شود و باین ترتیب یک نوع تعادل و توازن در تقسیم قدرت ایجاد گردد و جامعه در مسیر منطقی به سوی ترقی و پیشرفت گام بردارد.

مهمترین حقوق و آزادیها را می توان به شرح زیر مورد بررسی قرار داد:

قبل از پرداختن به بحث فوق تبیین مفهوم آزادی ضروری به نظر می رسد . آزادی در لغت به معنای حریت، اختیار، خلاف بندگی و عبودیت و اسارت و اجبار، قدرت عمل و ترک عمل – قدرت انتخاب[۱] و در اصطلاح حقوق حالتی است در انسان که شخص می تواند آنطور که اراده کند رفتار نماید و این در مواردی است که قوانین الزامی وجود نداشته باشد و بر سه قسم است:

۱- آزادی سیاسی و آن قسمی از حقوق افراد است که به موجب آن می توانند حق حاکمیت را داشته باشند خواه به طور مستقیم، خواه به طور غیر مستقیم و از راه انتخاب نمایندگان

۲- آزادیهای فردی

۳- آزادیهای عمومی[۲]

اهم حقوق و آزادیها را می توان به شرح زیر دسته بندی کرد:

۱- آزادی تن و حق حیات

بشر از حق زندگی برخوردار است و هیچ کس نمی تواند این حق طبیعی را از او سلب نماید مگر به موجب قانون آن هم تحت ضوابط و قواعد خاص، برخورداری از امنیت از دیگر حقوق افراد است که حاکمیت ها به موجب قانون ملزم به برقراری آن برای افراد جامعه می باشند، همچنین آزادی رفت و آمد ، مصونیت محل سکنی ، مکاتبات مخابراتي و اسرار شخصی، که بیشتر این موارد در قوانین اساسی کشورها تأکید گردیده از جمله در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به موجب اصل ۲۲ قانون اساسی "حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است مگر در مواردی که قانون تجویز کند" و همچنین اصل ۲۷ قانون اساسی در مصونیت مکاتبات و مکالمات تلفنی و ... می گوید: "بازرسی و نرساندن نامه ها ، ضبط و فاش کردن مکالمات تلفنی ، افشای مخابرات تلگرافی و تلکس، سانسور ، عدم مخابره و نرساندن آنها، استراق سمع و هر گونه تجسس ممنوع است مگر به حکم قانون".

به منظور برقراری امنیت افراد در جامعه تمهیدات اساسی در قوانین و مقررات پیش بینی شده تا امنیت اشخاص جامعه تضمین و از تعرض به آنها جلوگیری شود. اصول قانونی مانند اصل عطف به ماسبق نشدن قوانین و مقررات ، اصل قانونی بودن جرم و مجازات ، اصل علنی بودن محاکمات و حضور وکیل دادگستری در مراحل دادرسی همه و همه از تمهیداتی است که قانونگذار به منظور حفظ امنیت اشخاص و حراست از آنان در مقابل تهدیدات قدرت حاکم و سایر خودسریهای آن در نظر گرفته اند.

---

[۱]- علامه دهخدا، لغت نامه.

[۲]- جعفري لنگرودی، ترمینولوژی حقوق شماره ۲۱۶

مصونیت مسکن از دیگر حقوق افراد جامعه است که هر کس حق دارد که مسکن مورد نیاز و دلخواه خود را انتخاب نماید مگر در موارد بسیار استثنایی که قانون مشخص می نماید و این محل به عنوان محل زندگی و آرامش هر شخص باید مصون از تعرض باشد و هر کسی حق ندارد بدون اجازه وارد حریم دیگری شود مگر در مواردی که قانون مشخص می کند آن هم در جهت حفظ منافع و مصالح اجتماعی[۱]. همچنین به منظور جلوگیری از هتک حرمت حریم خصوصی افراد نامه ها و مکاتبات بین اشخاص از تعرض مصون است مگر به حکم قانون[۲].

تسهیل رفت و آمد و تضمین آزادی در این خصوص نیز از دیگر حقوق افراد جامعه به حساب می آید به نحوی که می بایست حق عبور و مرور آزاد و بدون مانع افراد در داخل محدوده حاکمیت مورد احترام قرار گرفته و تضمین گردد و همچنین حق خروج از کشور و ورود به کشور طبق ضوابط و مقررات و با لحاظ منافع و مصالح اجتماعی می بایست مورد احترام و رعایت قرار گیرد.

۲- آزادی فکر و اندیشه

در زیر مجموعه این قبیل آزادیها می توان به آزادی عقیده و آزادی بیان و قلم ، آزادی اطلاعات آزادی آموزش و پرورش ، آزادی اجتماعات و آزادیهای سیاسی اشاره نمود.

آزادی عقیده قسمتی از آزادیهای فردی است که به موجب آن اشخاص حق آزادی ابراز اندیشه و اعتقادات و نظریه های خود را دارند. مستفاد از اصل ۲۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی. "کسی را نمی توان به دلیل دارا بودن عقاید و باورهایش تحت تعقیب و مورد مؤاخذه قرار داد و به همین لحاظ به موجب اصل فوق تفتیش عقاید ممنوع است و هیچ کس را نمی توان به صرف داشتن عقیده ای مورد تعرض و مؤاخذه قرار داد."

اصل آزادی بیان و قلم نیز در اکثر سیستمهای حقوقی و قوانین اساسی کشورهای مختلف مورد پذیرش قرار گرفته است. در اصل ١٤ اعلامیه حقوق ١٩٤٦ فرانسه بیان شده است: "هر کسی آزاد است سخن بگوید، بنویسد، چاپ کند و انتشار دهد و هر گونه افکاری را تا آنجا که از این حق سوء استفاده نشود و مثلاً به آزادیهای تضمین شده در این اعلامیه با حسن شهرت دیگران لطمه وارد نیاید ، خواه از راه مطبوعات، خواه از طریق دیگر بیان نماید یا نشر دهد یا مورد مدافعه قرار دهد."[۳]

دسترسی به اطلاعات و اخبار درست از دیگر حقوق افراد یک جامعه است فلذا ایجاد و محدودیت و جلوگیری از دسترسی افراد جامعه به اخبار و اطلاعات صحیح باعث تضییع حقوق افراد جامعه می گردد، به همین جهت است که افراد جامعه برای پی بردن به واقعیات و برداشت درست از اطلاعات و اخبار باید موجبات دسترسی به روزنامه ها، نشریات و سایر رسانه ها را در اختیار داشته باشند، منتهی در بهره برداری از اینگونه موارد رعایت قوانین و

---

[۱]- بازرسی منازل و اماکن مسکونی طبق دستور مقام قضایی.
[۲]- اصل ۲۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران
[۳]- دکتر ابوالفضل قاضی – بایسته های حقوق اساسی.

حفظ مصالح و منافع ملی باید همواره مورد توجه و عنایت قرار گیرد. اصل ٢٤ قانون اساسی جمهوری اسلامی می گوید "نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند مگر آنکه مخل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشند تشخیص آنرا قانون معین می کند."

آزادی تعلیم و تربیت نیز در زمره آزادیهای فردی است که به موجب آن اشخاص در انتخاب معلم و مکان و محیط آموزش و پرورش آزادند و حق برخورداری از سایر امکانات مربوطه را دارند.

آزادی آموزش و پرورش به لحاظ حساس بودن و اینکه بنیان و اساس هر جامعه جز با آموزش و پرورش صحیح قابل پی ریزی نیست و بدون تردید جامعه ای که بر مبنای درست آموزش و پرورش بنیان نشود نباید انتظار ترقی و توسعه و پیشرفت را داشته باشد. بنابراین آزادی در آموزش و پرورش متناسب با وضعیت جامعه و شرایط و اوضاع و احوال باید طوری لحاظ شود که ضمن حفظ مبانی فرهنگی و منافع ملی اولیاء مختار باشند که هر مدرسه ای را برای فرزندان خود انتخاب کنند و محتوای درس نیز متناسب با شرایط فرهنگی، اجتماعی، اخلاقی و مذهبی جامعه تدوین و ارایه گردد و دولت باید موجبات مهیا شدن محیط مناسب آموزش را از جهات مختلف فراهم نماید.

از دیگر آزادی ها آزادی اجتماعات است که به موجب آن مردم حق دارند به منظور بحث و گفتگو درباره مسایل مبتلا به اجتماعی گرد هم آیند و در رفع مشکلات خود تشریک مساعی نمایند.

به موجب میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی که در دسامبر ١٩٦٦ به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد رسیده است حقوق مدنی و سیاسی به شرح زیر معرفی و مورد تصویب قرار گرفته است و مشتمل بر حق زندگی، مصونیت فردی، آزادی رفت و آمد، آزادی و مصونیت مسکن، مصونیت مکاتبات، مکالمات و مخابرات شخصی، مصونیت اسرار شخصی، حق دفاع و اجرای عدالت، حق تساوی در برابر دادگاهها، آزادی وجدان و مذهب، آزادی گفتار، آزادی اجتماعات، آزادی مطبوعات، آزادی تعلیم و تربیت، حق ازدواج و تشکیل خانواده، حمایت از کودکان، حق مشارکت در امور سیاسی، حق تعیین و انتخاب نوع حکومت و حق برخورداری از تساوی در مقابل قانون می باشد.

۳- آزادیهای اقتصادی و اجتماعی

برخورداری از حق مالکیت، دارا بودن حق ایجاد مؤسسات بازرگانی و اقتصادی، آزادی کسب و کار و آزادی سند یکایی در زیر مجموعه آزادیهای اقتصادی و اجتماعی قرار می گیرند.

حق مالکیت در زمره حقوق فردی است و به موجب آن شخص می تواند به موجب قانون مالک شود و می تواند آزادانه مال خود را به مصرف برساند و بدون مجوز قانونی، کسی حق سلب مالکیت از وی را ندارد. آزادی مالکیت فقط در حدود رعایت مصالح و منافع ملی قابل تحدید است و تشکیلات حاکمیت مکلف به تضمین حقوق و آزادیهای قانونی دارندگان حق می باشد.

آزادیهای تجاری و اقتصادی نیز در زمره حقوق فردی اشخاص محسوب می شوند که به موجب آن افراد جامعه حق تأسیس و بهره برداری از بنگاهها و مؤسسات تجاری و صنعتی و همچنین انتخاب هر گونه حرفه و شغل را دارا می باشند، منتهی محدوده برخورداری از حقوق و آزادیهای مذکور تا مرز رعایت مصالح و منافع ملی هر حاکمیت است قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز در این راستا می گوید "هر کس حق دارد شغلی را که بدان مایل است و مخالف اسلام و مصالح عمومی و حقوق دیگران نیست برگزیند و دولت موظف است با رعایت نیاز جامعه به مشاغل گوناگون، برای همه افراد امکان اشتغال به کار و شرایط مساوی را برای احراز مشاغل ایجاد نماید."

آزادی شغل و حرفه نیز از جمله حقوق فردی است و اشخاص جامعه مخیر می باشند هر نوع شغل و کاری را که مایل باشند انتخاب و بدان اشتغال ورزند و حاکمیت نیز با رعایت منافع و مصالح جامعه باید در تأمین شغل و تضمین استمرار مشاغل اشخاص به وظیفه خود عمل نماید. اصل ۲۸ قانون جمهوری اسلامی در این خصوص مقرر می دارد: "هر کس حق دارد شغلی را که بدان مایل است و مخالف اسلام و مصالح عمومی و حقوق دیگران نیست برگزیند و دولت موظف است با رعایت نیاز جامعه به مشاغل گوناگون، برای همه افراد امکان اشتغال به کار و شرایط مساوی را برای احراز مشاغل ایجاد نماید."

به موجب میثاق بین المللی حقوق اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و در راستای اجرای مواد اعلامیه جهانی حقوق بشر، حقوق اقتصادی و ... مشتمل بر حق انتخاب آزاد کار و شغل، حق برخورداری از شرایط منصفانه و رضایت بخش کار، حق فراغت و استراحت، حق تأمین اجتماعی، حق تشکیل سندیکا، حق اعتصاب، حق درمان و بهداشت و ... می باشد.

آزادی در تشکیل سازمانهای صنفی که تضمین کننده حقوق اعضاء تشکیل دهنده صنوف و گروههای مختلف اجتماعی است نیز از جمله آزادیهای فردی است و هر کس حق دارد بطور آزادانه به سندیکایی که مایل است بپیوندد بدون اینکه کسی حق ممانعت و تعرض به وی را داشته باشد.

گفتار دوم: تکالیف عمومی شهروندان در قبال برخورداری از حقوق و آزادیهای اعطاء شده به آنها در جامعه

همانطوری که افراد در برابر اجتماع و حکومت از حقوقی بهره مند هستند، در مقابل تکالیفی نیز برعهده دارند که باید انجام دهند و این رابطه یک عمل یک طرفه نیست بلکه متقابل و دو طرفه است. یعنی افراد در مقابل حقوق و امتیازاتی که در جامعه دارا می باشند، تکالیف و تعهداتی را نیز بر عهده دارند و باید دین خود را برای جامعه ای که در آن زندگی می کنند، ادا نمایند. تکالیف عمومی شهروندان در اعلامیه جهانی حقوق بشر بیان شده است. همچنین اعلامیه جهانی حقوق بشر و شهروند مورخ ۱۷۹۳ میلادی فرانسه ضمن اعلام حقوق بشر شهروند، تکالیف او را بیان می کند که این تکالیف بیشتر جنبه اخلاقی و اجتماعی

دارد و الهام بخش قانونگذار عادی در همه جوامع می باشد. از جمله وظایف و تکالیف شهروندان در جامعه به طور کلی می توان به دفاع از وطن، رعایت قوانین و مقررات عمومی، احترام به ارزشها و شئونات ملی و کشوری، احترام به نظم عمومی جامعه، عدم مداخله در حقوق شخصی و فردی دیگر اعضای جامعه، عدم خیانت و جاسوسی بر علیه کشور و مواردی از این قبیل می توان نام برد. اما بجز آزادی که یکی از پایه ها و مولفه های اصلی دموکراسی در جامعه به شمار می رود و شهروندان باید از آن برخوردار باشند، برابری نیز یکی دیگر از مولفه های و پایه های دموکراسی است که بدون وجود آن، دموکراسی بین افراد در جامعه محقق نمی شود. برابری حتی یکی از پایه های آزادی محسوب می شود بدین گونه که برابری در حیثیت و کرامات انسانی از حیث انسان بودن و برابری در حقوق یعنی در برخورداری از حقوق مدنی و سیاسی و اجتماعی به عنوان یک شهروند در ماده ۲ اعلامیه جهانی حقوق بشر بیان شده است که "تمام افراد بشر آزاد به دنیا می آیند و از لحاظ کرامت انسانی و حقوق با هم برابرند." نتیجه منطقی کرامت و حیثیت انسانی اقتضا می کند که همه افراد بشر از حقوق برابر و مساوی در جامعه خود بهره مند شوند و هیچ گونه تمایزی از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب و ... بین آنها در برخورداری از حقوق حقه خودشان، از سوی حکومت به میان گذاشته نشود. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در اصول ۱۹ و ۲۰ نیز به این برابری و مساوات اشاره شده است. بدین گونه که در اصل ۱۹ بیان شده است که: "مردم ایران از هر قومیت و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند. رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود." و در اصل ۲۰ بیان شده که: "همه افراد ملت اعم از زن و مرد، یکسان در حمایت قانون قرار دارند و از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با رعایت موازین اسلام برخوردارند."

تساوی و برابری در حقوق انسانی نیز چند قسم دارد:

۱- تساوی در برابر قانون: بدین صورت که تمام افراد کشور تابع قانون واحدی باشند و باید با همه افراد، یکسان رفتار شود و هیچ تبعیض و تمایزی که مصلحت اجتماع ایجاب می کند بین افراد وجود نداشته باشد و افراد بطور یکسان از حمایت قانون برخوردار شوند.

۲- تساوی در بهره مندی از خدمات عمومی: خدمات عمومی، به تسهیلات و امکاناتی گفته می شود که دولت برای افراد جامعه ارائه می دهد. لذا باید در ارائه این خدمات نگاه دولت جامع گرا باشد و تمامی افراد جامعه در مناطق و بخش های مختلف کشور به تناسب نیازمندیها و فراخور استعدادهای خویش از این خدمات بهره مند شوند. اصل ۴۸ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز این تساوی در برخورداری از خدمات امکانات عمومی را بیان کرده است.

۳- تساوی در برابر پرداخت عوارض دولتی و تحمیلات ناشی از اداره امور عمومی: همانطوری که بیان کردیم تمام افراد در برابر قانون و دادگاه برابرند و حق برخورداری از

حقوق و آزادیهای قانونی که در قوانین اساسی به آن اشاره شده است را دارند لذا در مقابل برخورداری از این حقوق و آزادیها، افراد نیز تعهداتی را متقابلاً برعهده دارند که از جمله آنها می توان به پرداخت هزینه هایی که در مقابل تأمین امور و مصالح عمومی باید به دولت بپردازند، اشاره کرد، که باید برای پرداخت این هزینه های عمومی مانند پرداخت مالیات و عوارض، انجام خدمت نظام وظیفه و غیره، روح تساوی و عدالت حکمفرما باشد.

بطور خلاصه در مبحث برخورداری از حقوق فردی و آزادیهای عمومی که امروزه یکی از مهمترین پایه های حکومتهای دموکراتیک در جهان است، جوامع به سمت محدود کردن حیطه و قلمرو حکمفرمایی حکومتها و در مقابل برخورداری مردم از حقوق و آزادیهای فردی و عمومی در چارچوبه و محدوده قانون به پیش می روند و دیگر اصطلاح "دولت حاکم بر مردم" جای خود را به اصطلاح "دولت برای مردم" داده است و به عبارت دیگر حکومتها به جای حکومت و فرمانروایی بر مردم، در اختیار مردم و برای مردم خدمت می کنند.

مهمترین پرسشهای این مبحث عبارتند از:

۱- محدود کردن اقتدار حاکمیت در چارچوب قانون از چه طریق امکان پذیر است؟ شرح دهید.

۲- آزادی اندیشه و ابعاد مختلف آنرا شرح دهید.

۳- مهمترین حقوق و آزادیهای فردی را نام ببرید.

٤- اصل ۲۲ قانون اساسی که می گوید: "حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است مگر در مواردی که قانون تجویز کند" به چه معناست؟ شرح دهید.

مبحث هشتم: تفکیک قوا

گفتار اول: پیشینه تاریخی تفکیک قوا

در طول تاریخ، اقتدارات حکومت در دست یک شخص بوده و این فرد به نام شاه، سلطان یا امپراطور نامیده شده است. این اختیارات شاه شامل تصرف در بیت المال، نیروی نظامی، نیروی اجرایی و داوری میان مردم از جهت حل و فصل اختلافات بوده است. البته پادشاهان این تواناییها را شخصاً اعمال نمی کردند بلکه هر بخشی از حکومت را به کاری اختصاص می دادند. یک سلسله عرفها هم در طول تاریخ وجود داشته است که پادشاهان براساس این عرفها حکومت می کردند ولی اگر از نظر مشروعیت و ریشه قدرت حساب کنیم، شخص شاه منبع و مبنای مشروعیت بوده است. مردم رعیت شمرده می شدند و از حقوق سیاسی و اجتماعی بی بهره بودند. بدین مفهوم که مردم حق دخالت و چون چرا در زمینه قدرت دولت و شاه را نداشتند و این نظام در طول قرنها اجرا میشده و مشروعیت خود را هم عموماً از ماوراء طبیعت میگرفته است. به بیان دیگر مبنای الهی قدرت و حاکمیت چیزی بوده که تا قرن هفدهم به رسمیت شناخته می شده و در سراسر جهان مورد پذیرش قرار گرفته است. سپس به دگرگونی های می رسیم که در انگستان رخ داد. بدلیل وجود یک پارلمان در انگلیس، فلاسفه ای ظهور کردند که موجب شدند که تحولی در مبنای حاکمیت ایجاد شود. مشهورترین این فلاسفه "جان لاک" است که در فاصله سالهای ١٦٣٢ تا ١٧٠٤ میلادی زندگی می کرده است. جان لاک درباره حکومت دو رساله دارد که در حقیقت در برخورد با حکومت های استبدادی خانواده "استیوارت" در انگلستان نوشته شده و بعدها این دو رساله در آمریکا هم مورد توجه بسیار قرار گرفته است. لاک چند اصل مهم را در این رساله ها مطرح کرده است: اول اینکه حقوق ذاتی و غیر انتقال مردم در زمینه زندگی، آزادی و حق مالکیت را تشریح کرده است. دوم، اینکه دولت باید بر پایه قوانین از پیش تصویب شده حکومت کند نه برپایه تصویب نامه های خلق الساعه و بدون فکر و اندیشه. سوم اینکه دولت، تنها امانتدار قدرت و نیروی مردم است. به این معنا که قدرت دولت اصالت ندارد بلکه دولت به نمایندگی از سوی مردم؛ حاکمیت را اعمال می کند و در همین راستا قاعده نمایندگی دولت از طرف جامعه مطرح شده است. جان لاک عقیده داشت که باید بیشترین قدرت به پارلمان داده شود بدلیل آنکه پارلمان و مجلس برگزیده مردم هستند، در روند خواست ها و مطالبات جامعه هستند و پاسخگوی مردم، به این جهت باید بیشترین قدرت در اختیار پارلمان قرار بگیرد.

این اندیشه ها باعث شد که مجلس نیرومند لردان در انگلستان بتواند "جیمز دوم" پادشاه انگلیس را از سلطنت خلع و در واقع یک انقلاب مسالمت آمیز در انگلستان اتفاق بیفتد و از آن پس در حقیقت قدرت اصلی در اختیار پارلمان قرار گرفت.

از نظر تاریخی به این نکته باید توجه داشت که اصل تفکیک قوا با انقلاب صنعتی، نخست در انگلستان پذیرفته شد و فیلسوفان فرانسه از جمله "مونتسکیو" که پرچمدار این اصل شدند، مدتی در انگلیس زندگی کرده بودند والا در خود فرانسه نظام استبدادی در آن هنگام بطور کامل وجود داشت و لویی چهاردهم در واقع پرچمدار فکر نظریه الهی حاکمیت و پادشاهی قرار گرفت. اصل تفکیک قوا توسط مونتسکیو در کتاب روح القوانین[۱] به روشنی تبیین گردیده است به گونه ای که غالباً همراه با ذکر این اصل نام او مبتادر به ذهن می گردد. مونتسکیو توازن قدرت در حکومت را مطرح کرده است. به این معنا که در حکومت، نباید قدرت در دست یک نفر باشد. قدرت باید در اختیار بخش های گوناگون باشد و در میان این بخش ها هم، باید یک نوع توازن[۲] وجود داشته باشد. بنابراین جداسازی قدرت قانونگذاری از قدرت اجرایی و ضرورت جداسازی دادگستری از دولت، برای نخستین بار از طرف مونتسکیو مطرح شد و به این ترتیب اصل تفکیک قوا جایگاه خود را بدست آورد.

وی بر این نکته پافشاری کرد که: "جایی که نیروی دادگستری از مقننه و مجریه جدا نشود، هیچ گونه آزادی وجود نخواهد داشت." نخستین قانون اساسی جهان یعنی قانون اساسی ایالات متحده آمریکا بر پایه نظریات مونتسکیو در سال ۱۷۸۹ به تصویب رسید. ماده یک آن قانون به قوه مقننه و موارد بعدی بترتیب به قوه مجریه و قضاییه مربوط است. بنابراین در نخستین قانون اساسی جهان، اصل تفکیک قوا به رسمیت شناخته شد. از جمله نکات ارزشمندی که در تفکر و اندیشه نویسندگان این قانون بود می توان این نکات را برشمرد. نکته نخست اینکه کافی نیست فقط حق حاکمیت مردم را به رسمیت بشناسیم، بلکه باید یک سیستم و سازمان حکومتی برقرار شود که در آن احترام به حق حاکمیت مردم امکانپذیر گردد.

نکته دوم این است که نمی توان همه اختیارات حکومت را به یک فرد واگذار کرد، هر چند که این فرد مورد اعتماد ملت بوده و بلند مرتبه باشد. نکته سوم این که چنانکه همه نیروها را یک فرد دست گیرد، در معرض خطا و انحراف است و به هیچ عنوان نمی تواند از خطر بزرگ و فاسد کننده قدرت در امان باشد. بنابراین باید اختیارات حکومت را تقسیم و تجدید کرد و آن را به چند قوه متمایز و جدای از یکدیگر واگذار کرد. در یک بررسی ساده می توان پی برد که مسأله تفکیک قوا پیشینه ای بسیار دورتر دارد. وجود ارکان مشورتی در برخی حکومت ها در هزاران سال قبل که

---

[۱] - Esprit desdroit
[۲] - balance

با استفاده از اشراف قدرت سلطنت را محدود می کردند شاهدی برای این موارد است. در کشور اسپارت (دولت- شهری مقتدر در یونان باستان) برای اینکه قدرت را تفکیک کنند در مقطعی از زمان دو پادشاه پیش بینی می کردند و قدرت را بین آنها تقسیم می نمودند اما این امر استمرار نیافت[۱].

ارسطو حکیم بزرگ یونانی در همان دوران در کتاب سیاست تصریح کرد:

"هر حکومت دارای سه قدرت است و قانونگذار خردمند باید حدود این سه قدرت را بازشناسد، اگر این سه قدرت به درستی سامان یابند کار حکومت یک رویه است... نخستین این سه قدرت، هیئتی است که کارش بحث و مشورت درباره مصالح عامه است. دومین آنها به فرمانروایان و مشخصات و حدود صلاحیت و شیوه انتخاب آنان مربوط می شود و سومین قدرت، کارهای دادرسی را در بر می گیرد".[۲]

گفتار دوم: تشریح نظریه تفکیک قوا

در قسمت قبل تا حدود زیادی مفهوم تفکیک قوا روشن گردید. در اینجا به اختصار نظریات دو تن فیلسوفان در این زمینه بررسی می گردد.

۱) جان لاک[۳]

جان لاک فیلسوف و متفکر انگلیسی در اواخر قرن هفدهم کتاب معروف خود، رساله ای در باب حکومت مدنی[٤] را به رشته تحریر در آورد. در این ایام در حکومت بریتانیا تحت تأثیر تحولات تدریجی در عمل راه حل های بدیعی بوجود آمده بود که به شکل نهادهای سیاسی جدید در این کشور وجود داشت. به نظر جان لاک در هر جامعه ای، سه قوه را باید از یکدیگر مشخص نمود: الف) قوه مقننه ب) قوه مجریه ج) قوه متحده (فدارتیو)

از نظر وی قوه فدراتیو (متحده) قوه ای جدا از قوه مجریه است و وظایفی از قبیل حق صلح و جنگ، قرارداد و عهد نامه های بین المللی و ایجاد روابط دیپلماتیک با خارج است و آن جز اختیارات پادشاه می باشد. لاک قوه قضاییه را خارج از عملکرد سیاسی و حکومتی می داند و از آن بحثی به میان نمی آورد. بدین ترتیب، لاک قوای سه گانه را در عمل محدود به دو قوه مقننه و مجریه محدود می کند و معتقد است برای حفظ آزادی باید این دو از یکدیگر جدا باشند[٥].

---

[۱]- ش، دولاندلن، تاریخ جهانی، ترجمه احمد بهمنش، انتشارات دانشگاه تهران، ج اول، ۱۳٦٥ ص ۷۲-۹٦

[۲]- ارسطو، ترجمه حمید عنایت، ص ۱۸۷

[۳]- john lock فیلسوف انگلیسی و نویسنده کتابهای معروف در باب سیاست.

[٤] - Essay on civil governmant

[٥]- قاضی ابوالفضل، همان، ص ۱۲۲

۲- شارل دو منتسکیو

منتسکیو در پردازش نظریه خود از فلاسفه کهن یونان و جان لاک الهام گرفته و با توجه به مشهودات عینی خویش از نظام انگلستان در آن زمان برای نظریه خود مستنداتی فراهم آورده است. به نظر وی در هر کشوری سه قوه وجود دارد: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضاییه. اما باید توجه داشت که در نوشته های او اصطلاح تفکیک قوا به صراحت نیامده، بلکه تکیه کلام وی بیشتر بر توازن و تعادل قواست[1]. با بررسی کتاب روح القوانین چنین بر می آید که منتسکیو ضابطه ای را که برای تفکیک قوا بر گزیده است، مهمترین تظاهر حاکمیت یعنی قانون است. وی قانون را ملاک می گیرد و سه وظیفه حکومت را در قبال آن از یکدیگر متمایز می کند: الف) وضع قانون ب) اجرای قانون ج) قضاوت براساس قانون. وظیفه قانونگذاری می بایست به مجالس مقننه سپرده شود. وظیفه اجرایی، متعلق به دستگاههای حکومت و اداره کشور (هیأت دولت) است. وظیفه قضا هم که در جهت رفع اختلافات مردم با یکدیگر و هم اجرای قانون در ارتباط با جامعه بکار می رود و این وظیفه را قضات دادگاهها اعمال می نمایند. نظریه تفکیک قوا به اسلوب منتسکیو تأثیرات فراوانی در نخستین قوانین اساسی شکلی قرن هجدهم به جای گذاشت. قانونگذاران آمریکایی در کنوانسیون فیلادلفیا که در سال ۱۷۸۷ برای پی ریزی دولت فدرال ایالات آمریکا تشکیل شده بود، آن را به عنوان کتاب راهنمای خود به کار گرفتند و از مجموع سخنان وی در روح القوانین، چنین استنباط کردند که بهترین شیوه تفکیک قوا، تفکیک کامل قواست و بر این مبنا رژیم ریاستی را برای کشور خود برگزیدند.

گفتارسوم: انواع تفکیک قوا

پس از طرح نظر منتسکیو، بسیاری از نویسندگان با شرایط و پیشنهادات وی مخالفت نموده و خواهان اجرای تفکیک قوای بدون قید و شرط شدند. این گروه استدلال نمودند که هیچ یک از سه قوه نباید به نحوی از انحاء در دو قوه دیگر مداخله نمایند. بنابراین تفکیک قوا به دو نحو مطرح گردید، تفکیک مطلق قوا و تفکیک نسبی قوا. این دو برداشت موجب شکل گیری دو رژیم سیاسی مخصوص گردیده است:

۱- رژیم ریاستی

این رژیم نمونه بارز اندیشه تفکیک مطلق قواست. در این رژیم که بیشتر در ایالات متحده آمریکا معمول است، اصل تفکیک قوا بدین ترتیب پذیرفته شده است که قوه مقننه و قوه مجریه در برابر یکدیگر مستقل بوده و اصولاً هیچ کدام در امور دیگری دخالتی ندارد.

---

[1]- روح القوانین، کتاب یازدهم، فصل ششم، منتسکیو

وظایف قانونگذاری با نمایندگان مجلس و وظایف اجرا به عهده رئیس جمهور است که با آزادی کامل وزرا و همکاران خود را انتخاب می کند. نظام ریاستی دارای دو ویژگی است: یکی اینکه در این رژیم، رئیس جمهور (در خصوص آمریکا) مانند نمایندگان پارلمان (کنگره) مستقیماً بوسیله ملت انتخاب می شود. دیگر اینکه در رژیم ریاستی، وزرا در برابر قوه مقننه، مسئولیت سیاسی ندارند.

نه پارلمان می تواند حکومت و وزرا را با استیضاح و رأی عدم اعتماد مجبور به استعفا کند و نه حکومت می تواند پارلمان را منحل سازد. فقدان مسئولیت سیاسی وزراء در برابر پارلمان مهمترین شاخصه رژیم ریاستی است که آنرا از رژیم پارلمانی متمایز می سازد. در رژیم ریاستی، رئیس کشور نقش بسیار مهمی در دستگاه مجریه بر عهده دارد و اوست که در واقع حکومت را رهبری می کند. انتخاب مستقیم رئیس جمهور بوسیله ملت در رژیم ریاستی و آزادی عمل رئیس جمهور در انتخاب همکاران خود و اتخاذ رهبری دولت سبب می شود که وی بطور حقیقی در عرصه سیاسی ظاهر شود.

نباید فراموش کرد که در رژیم ریاستی، تفکیک قوا بطور کامل نیست بلکه بر این اصل استثنائاتی وارد گردیده است تا رژیم با بن بست مواجه نگردد. بین مجالس قانوگذاری و قوه مجریه کم و بیش روابطی وجود دارد، اگر چه این روابط به میزان روابط قوا در رژیم پارلمانی نیست، مع ذلک همین مقدار هم سبب می گردد که دو قوه، یکدیگر را متعادل سازند و حکومت بطور عادی و بدون برخورد به مانع به کار خود ادامه دهد. ایالات متحده آمریکا از سال ۱۷۸۷ تاکنون تحت رژیم ریاستی اداره می شود. رئیس جمهور آمریکا در برابر کنگره دارای حق وتو است. یعنی می تواند در مقابل مجلس سنا نیز در پاره ای از امور سیاسی و دیپلماتیک با رئیس جمهور همکاری و تشریک مساعی کند، این موارد باعث می شود که تفکیک قوا در این کشور تعدیل گردد.

۲- رژیم پارلمانی

رژیم پارلمانی را نباید با رژیمی که در آن پارلمان وجود دارد اشتباه کرد؛ زیرا هر رژیمی که دارای پارلمان است، لزوماً یک رژیم پارلمانی به معنی اصطلاحی کلمه نیست. رژیم پارلمانی نوعی حکومت است که براساس تفکیک خفیف و نسبی قوا یعنی براساس همکاری قوا قرار دارد. در این رژیم، قوه مجریه شامل یک رئیس کشور (رئیس جمهور یا پادشاه) و یک هیأت وزیران است و این هیأت در برابر پارلمان مسئولیت دارد. شاخص اصلی رژیم پارلمانی، مسئولیت سیاسی وزرا در برابر پارلمان است. در رژیم پارلمانی، وظایف حکومتی تقسیم و هر کدام به ارگانهای مختلف محول شده است و بین قوه مجریه و قوه مقننه نوعی همکاری وجود دارد. در این رژیم، سه قوه در انجام وظایف خود انحصار عمل ندارند، بلکه در برخی امور با

همـدیگر همکـاری مـی کننـد. بطـور مثـال وزرا حـق دارنـد هماننـد نماینـدگان مجلـس، قـوانینی پیـشنهاد و در مـذاکرات مجلـس شـرکت کننـد و از سیاسـت دولـت دفـاع نماینـد و در مقابـل مجلـس هـم حـق دارد در تعیـین وزرا دخالـت کنـد و بـا تأییـد یـا عـدم تأییـد آنهـا نظـر خـود را ابـراز نمایـد. در ایـن رژیـم، قـوای حکـومتی بـویژه قـوه مقننـه و قـوه مجریـه در برابـر هـم دارای ابزارهـایی هـستند کـه از آن بـرای اعمـال نفـوذ بـر یکـدیگر اسـتفاده مـی کننـد. وزرا در مقابـل مجلـس مـسئول هـستند، مجلـس نیـز مـی توانـد آنهـا را استیـضاح و بازخواسـت کنـد، یـا بـا نـدادن رأی عـدم اعتمـاد آنهـا را از کـار برکنـار نمایـد. در مقابـل قـوه مجریـه نیـز مـی توانـد مجلـس مقننـه را منحـل کنـد. رژیـم پارلمـانی، نتیجـه تحـولات تـاریخی حکومت انگلستان است.

حال به طور مختصر ویژگیهای بارز دو رژیم ریاستی و پارلمانی را بیان می کنیم:

الف) رژیم ریاستی:

۱- در ایـن رژیـم قـوه مجریـه و مقننـه در برابـر یکـدیگر مـستقل بـوده و اصـولاً هیچکـدام در امور دیگری دخالت ندارند.

۲- در ایـن رژیـم رئـیس جمهـور ماننـد نماینـدگان پارلمـان مـستقیماً بوسـیله ملـت انتخاب می شود.

۳- در این رژیم وزرا در برابر قوه مقننه مسئولیت سیاسی ندارند.

٤- در ایـن رژیـم نـه پارلمـان مـی توانـد دولـت را منحـل کنـد و نـه دولـت مـی توانـد پارلمان را منحل کند.

٥- در ایـن رژیـم رئـیس جمهـور رئـیس و رهبـر سیاسـت دولـت اسـت و بـه عنـوان مسئول اصلی سیاست دولت مطرح است.

از نمونـه هـای بـارز رژیـم ریاسـتی مـی تـوان بـه رژیـم ریاسـتی ایـالات متحـده آمریکـا اشـاره کـرد کـه از سـال ۱۷۸۷ مـیلادی تـاکنون بـدین صـورت اداره مـی شـود. امـا بهـر حـال تفکیـک قـوا در ایـن کـشور بـه صـورت مطلـق نیـست و قـوای سـه گانـه در ایـن کـشور بـا یکدیگر تعامل و همکاری دارند.

ب) رژیم پارلمانی

۱- در رژیـم پارلمـانی، وظـایف حکـومتی تقـسیم شـده اسـت و بـین قـوه مجریـه و مقننه نوعی همکاری وجود دارد یعنی تعامل و اختلاط بین قوا وجود دارد.

۲- در ایـن رژیممـسئولیت سیاسـی وزرا در برابـر پارلمـان مطـرح اسـت کـه ایـن بارزترین مشخصه رژیم پارلمانی است.

۳- در رژیـم پارلمـانی قـوه مجریـه دو رکنـی اسـت: ۱- رئـیس جمهـور ۲- هیـأت وزیـران که این هیأت در برابر پارلمان مسئولیت دارد.

٤- در این رژیم، رئیس جمهور نقش زیاد مهمی ندارد و قدرت واقعی به دست نخست وزیر و هیأت دولت است.

٥- در این رژیم هم پارلمان می تواند دولت را منحل کند و هم دولت می تواند پارلمان را منحل کند و یک نوعی تعادل بین قوا بوجود آمده است.

از نمونه های بارز رژیم پارلمانی، می توان به رژیم پارلمانی انگلستان اشاره کرد که در واقع تحولات تاریخی و سیاسی این کشور مبدأ شکل گیری رژیم پارلمانی در جهان می باشد.

امیدواریم مباحث مذکور بتواند در فهم و درک بهتر دانشجویان عزیز از مسائل و موضوعات حقوق اساسی مؤثر واقع شود.

مهمترین پرسشهای این مبحث عبارتند از:

۱- اصل تفکیک قوا به چه معناست؟ توضیح دهید.

۲- نظریه جان لاک را درباره اصل تفکیک قوا بیان کنید.

۳- نظریه مونتسکیو را درباره اصل تفکیک قوا بیان کنید.

٤- انواع تفکیک قوا را شرح دهید.